

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

اثری ندارد و عامل موجود است الهی اثران لطف مطهر روح باسی ساخت و بر قدر خوانند درین راه احوالی فقیه سنی کار جوگر این است که
نحو اعم گشت نیز از نفاق و خریطه در مسد مسقطیه بقصد افاد برای طلبه ادب و کثرت نشر و لطف به عدل پس اگر امری با هم
می درین فراموشی نفس راس بطور بیانش از غلط حیل نفوذ می تواند و این است که راجع به نقد برآمد و در اداریه شاکلی را جایی
و این است که در این حریف سنا و کوکر فرموده که بر و او بر سر این است که نقد بر این است که در این حریف سنا و کوکر فرموده که بر و او بر سر این است که

[illegible]

صورت در وجه انار آمد بر گانه سوز خوشتر باشد و در صورت انار سارخا فرار داده اند فحشه الکن در میان
 آنکه شوم اند که جامع و صوم را که با تخن فیه از معادیم و کلمه حاجت مودع را غایت بچیل یاد کردم مدخله است: ^{نصفه} آنکه آج
 اخ و آنکه هم آلفیه علم و اگر و اگر است معط و آله و قس علی نه ایاد که خفیه ^{نصفه} خود را که نرسد رجا است ترا قرار داده اند
 معط احرا محله یاد کرده اند و لفظ حاجت هم ایام نرسد رجا وضع کرده اند و در میان ^{نصفه} و لیسار و نایب و لیسار و لیسار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



URD
MSS
297
WAK

M-149

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

احمد بن الحسين العلوي روضه داره و اصحابه اجمعين العبد المذنب محمد باقر صاحب السانحه المعرفي الصوري كرجون
که در حضرت شمس المحقق رساله تقيت افضل المدقق خير المنهج بالمرحله الشريفة مؤلفه بسم الله المكرم لرب العالمين في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٤

که در صورتی که این کتب را در دسترس خود داشته باشید و در وقت فراغ از آن استفاده کنید و در وقت فراغ از آن استفاده کنید و در وقت فراغ از آن استفاده کنید

[illegible]

حضرت سید و الفیض خورشید شاد و کرامت مولی علی محمد علی
حضرت سید و الفیض خورشید شاد و کرامت مولی علی محمد علی
حضرت سید و الفیض خورشید شاد و کرامت مولی علی محمد علی

[illegible]

صبر که فعل است به وجه عدم فعل خبر می شود. اثرش در دنیا و در آخرت بسیار است.

توجه: حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ خَيْرٌ مِنْ حَبِيبٍ» یعنی دوستی که خیرتر از دوستی است.

توجه: حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ خَيْرٌ مِنْ حَبِيبٍ» یعنی دوستی که خیرتر از دوستی است.

توجه: حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ خَيْرٌ مِنْ حَبِيبٍ» یعنی دوستی که خیرتر از دوستی است.

[illegible]

وشرکان عام بر قلنسہ و این عبارت دو افعالی دارد یکی آنکه عام بر قلنسہ پوشم و این قولی است بر قلنسہ

پوشند و دوم آنکه قلنسہ بر پوشند یا عام و مراد معنی اوکی زیرا که عام پوشیدن شرکان معنیست و این عام

آمنی و حج و ترمیم سکوہ ذیل حدیث و من رکعتی من این صلی اللہ علیہ وسلم قال فزنا یستأنس من شرکین العام

القلنسہ آورده و از بسا مدت و در عرض لغز موده است خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و

در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

که خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

و لفظی بر خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

بیدار بنی که ضروری است و معنی است که خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ

که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

و گاه چنانکه و گاه کده یا عامه امنی اوسع بعد از حدیث و چون سار احکام یکس از بزرگواران امنی

و گاه خوف صلی اللہ علیہ وسلم لا طیر را نیز عامه پوشند و گاه عامه را لا طیر امنی خود اوراق چادر

چون که بنی اوسن گزاک است که چوڑی است مدایع السنوہ من جاد و کر که بنی اوسن

ایک بانست که چوڑی است که بر او خطا طول و عرض بافت او خطا است که بنی اوسن جاد و کر که بنی اوسن

فک او را می نمودند و خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

و لفظی بر خوفش که است از بیجا سار مده و خوف و در خط سنن فرما بایستویہ اولیٰ آن است که در خط سنن فرما بایستویہ

[illegible]

خطوبتیں فدا فی حقے کیا کر تیری سبکدوشی حاصل ہوتی تھی موتہ از خرداری اس حد تک غارتہ ہو چکا تھا
 فقال ابو جعفر ہا یا بنی باقر اتقوا ربکم والذیاع والاثوم علیما کذا کذا واما رقی وایضا فقال ابو جعفر وعلکم
 کیو جمیم ذک اسے ملحق اور یرتقہ لیسیم ترجیح گایان ہی ہوگا اس کو طر کر ذیل عزادان لفظ شد منون کا مسند
 اور لیکو کی اس حد تک مشہور و معروف ہے کہ اس قدر کہتے ہیں کہ وہ اور رازی نے نہایت سبب بندہ کر
 ہونا یا اسے سنگ مر مر ایچہ السنوہ میں لکھا ہے کہ ایچہ عامہ جو دہ گز سے زیادہ نہ تھا اگرچہ یہ قول محمول غریب
 پر ہو چکا ہے کثر تفریح یعنی اکثر کھیلنے میں مصروف رہا یا السنوہ لکھا ہے ہم تعجب عبارت اس کا کہ جس
 آمد کہ از حارہ ذراع زیادہ بنیو دگا ہے لغت ذراع بودی اسنی کتن خوف بمعنی نام اون کتا بو کئی
 سے سارہ عمدۃ الخیر کا مبالغہ ہے کہ میں آخر رسد میں کہہ دی جس میں مدایح السنوہ اوکس کثر خوف
 کو سبب ہے کہ اس کو کہ کو اس میں کن دن پر عرض کرتا اگر موافق نہ پاتا تو جہاں فرماتا اور یہ قول مدایح السنوہ
 غریب امر محمول ہو یا ہے اصلہ راوت پر ہو خوف لغت کہ اسکی تفسیر ہے کہ عرض اس میں کہ تو غریب کی کثر
 فرماؤں آئے اون کتا بو کا نصف فرمایا وریکسیر نہ پڑتا اسے نہ دنا حسنی ہم عرض کرتا جس جاب مدایح
 سنہ عبد الکی دہو ایچہ سارہ احکام ہا میں کثر فرما یا جس نے در خاگیا رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہفت کرنا کر
 کہتا ہے دو وقت نماز پڑھتے وقت روزہ گر در عبد بن ویکم بار دہ گز زوت جگہ و حوت بار دہ گز
 اسنی قولہ اور جہاں کہ سارہ نماز میں اور لیر جا کر کہ مکر وہ نہیں ہونے اسنی سنگ راہ نجات میں باوجود
 نماز کا مکر وہ کثر ہے غفلت اور غلوہ کی نیاب یہ امین یا نفاق و خفا نماز مکر وہ ہے وہی تیسرا بیت

مأكل اللون واللباس والحريم

از دکیل احمد

اردو نیل احمد

10-149

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی حداد علی بازنه و شش و نیم در می خوانند بعد از این چون که وقت مغرب قریب بود و چون
معرض شد، باز بجز صاحب نماز مغرب با جماعت ادا کرده بعد رسته نشین شدند
در این دو استند فقط

کتاب که وقت نماز بیجا می شنیدیم مطابق جایی صانه امدن الشریع
والله ربی حب الله و حبنا و نه استخوان و مولانا مولوی و کمال احمد صاحب در مدرسه
جناب سنیاب حاجی منشی لاکم بخش صاحب بنابر حکم حماد الشانی بر و همیشه
قریب همیهر با مقام رسیده و بعد از این از این راه رفته چنانکه در مدعی صبر
این حقیر را با و فرمایند این



Per mss
297 WAK
M-148

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل المناظرة اظهر للصواب والنعوة على رسله الكرم الذي عارض
بالعلم العاقل الصاوي المسرة من المنوع عن الكافر الكذاب وعلى الله واصحابه الذين كل منهم لا عاة الذين
المحمدى اسد الدواب ابا عبد الله كويند بنده وكيل احمد كنده پوری ضایع الله عن شر المنومی و
الصوری که بر غالبان راه سدا و مخفی محجوب مباد که نیایح نیست ششم شهر جماد الثانی سبک پندار و
دو صد و هشتاد و پنج هجری علیه الف الف صلوة من مشته الثانی بجلال الثانی مولانا و سادات
اعلم المتخرین مؤید المفاخرین الثانی علی الامامی و اولاد شهاب ماهر کل العلوم جل شهاب خیر من
باعتها الخلف احسن النقب من اثار السلف الذی اشتبهوا نور الشمس فی لطف البهار بآل شهاب
و علی الاطراف کلا مطار فستانه لفاضل الفخر اعظام الکرام علی الامام العظیم اعظم المعجم مؤید
داود نا محمد عبد الحکیم سید الکرم علی صاحبی حرمین شریفین خشتی اعظم خشتی داود سید الخشتین
و اعظمین بجاوش معبوده بحسن بختی عظیم بجاوش او فرموده برای مولای تافعی القضاة

[illegible]

PER
MSS
297
WAK
M-148

~~9~~ *[Illegible handwritten text]*

تدوین و تشریح منصف المظهر آنچه در باره تصحیح مثال بعد از زمانی بدون ذاتی در اجزاء از زمان رقم فرموده
شود نه می باشد و شش صیغه خاطر والا با و که فقیر چون در بردار این خانه ام بجز از خدمت اندیشی سر فی المثل دیگر
نوام زد و لایزال التماس کرده ام که در نظر ثانی اگر همین صحیح معلوم و بیند ورنه هر چه سبب باشد از احدش
بنا رود صلاح آمد بعرض آنکه در اجزاء از زمان بطریق افعال نشان تعلیل بعد از ذاتی صادق است غنی
میست و وجود بعد بدون افعال و اگر وجودش نامشکلا بدون مجاز و در ممکن است افعال بی فی خانه پس ظاهر است
که در اجزاء از زمان بر دو بعد نه باشد می شود این بعد از نوقت بخاطر ظهور کند باقی مقولست بر ضمیمه ای بعد
بسیارند و نظر ثانی قبیل صحیح باشد اولتر فان القول با قانت حرام فقیر محض نظری تکلیفهای قدیانه التماس در آن بودم
ناگوار خاطر نفی و اسلام انهی قلمب آنا ذالعلام فی هر چه بر ما ضرور افاد اولایات عدم تحقق بعد
ذاتی در اجزاء از زمان و ثانی با اخلال عقده تشکیک که بطریق افعال بدست تحقیق امر اول پس می گویم که
که بعد از ذاتی تقاضای کند علیه مقدم مرتقا خرد و تقدم خرد پس بقی زمان بر خرد لا محقق آن نه تقدم
یا علیه است و نه تقدم یا بطبع و اذ انتفت علاقه العلیه بنیما انتفی السببیه الذاتیة و علامه مشیر زری
در شرح تخرید میفرماید قال یخیار فی التوصل لیس من سابقه من الازمنة و الحركات و بین الازمنة علیة
بوجه لا یقال نفی العلیة من اجزاء الزمان هذا مفاد ورة علی المطلوب بانقول انما یكون كذلك لو كانت
نفی العلیة بهذا و یسأل اذ الدعوی منها نفی التقدیم بالعلیة و يجوز ان یتیل علی هذه الدعوی نفی العلیة
انتهی و ما بران ضرر من معنی به جوه استدلال می آرند از آنجه زمان چون امری خارج است اجماع اجزاء او محال است
به مقدم یا علیه یا با بطبع را جاست که با متاخر مجتمع شود پس این بر دو تقدم در اجزاء زمان چگونه می
نواند شد اخلاص مسلم میگردیم که بر تقدم یا علیه یا با بطبع را جاست که با متاخر مجتمع شود بقوه خطه بایست
که عده معده مقدم یا بطبع است بر معلول خود و اجزاء او بر معلول خود جاست بل واجب است که مجتمع شود
از آنجه مقدم یا بطبع عدم علیه معده است نه وجه دینی عیش با معلول جمع می شود و اگر تسلیم کنیم که وجود
عده معده هم مقدم یا بطبع است پس خواهیم گفت که این وجود اگر چه با معلول متاخر مجتمع نمی شود

لکن مرتبت هوذا اجتماع او با معلول خود بجاست و امتناع اجتماع او با معلول بسبب لغی است اینها
توقف معلول بر عدم عدمه و اگر این توقف نمی شد این وجود با معلول مجتمع می شد تا وقت جدا
سابق زمان که اجتماع اوست است بهر دو با جزو تا آخر حائز نیست و الا بیزم نه نه بون زمان
بقدر انزاده که انفا جدیدی معدن العلوم العقلیه و العقلیه مودنا محمد اسعد فی حاشیه علی الحاشیه الهی
و از آنجه آنکه اجزاء زمان حقیقه من و بی اند پس یعنی اخراش را عده بعضی قرار دادن او
از عده آن خواهد بود پس عده العلویه کسبیه و چون زمان امر متصل و است و اخرا او مفرد
اند و با شخص جدا که هر جزو وجودی ندارد و فلیس بینها العلویه کسبیه خاصها ایضا که افادش شرح
و لا تطول الکلام بذكر ادلة الاخری و هذا القدر کفنی لکتاب المرتبه العلیا و تحقیق امرائی پس
پس باشد شید که زمان امری است متصل به معنی که میان اخرا و مفروضه اش حدی شکر یعنی آن بدی شود
و همین معنی خط و خط و رسم تعلیمی را متصل می گویند این معنی فصل کم متصل است و ایضا معنی توحید وجود
پس اگر ما به ماضیه و ساعه مستقبله رد موجود در واقع معاشیه البته این ایضا در زمان متحقق
خواهد شد لکن مثل زمان درین تقدیر محو مثل مکان محو خواهد شد پس عجب آنکه در مکان محو موجود خواهد
شد و عقاب در واقع نیست آنچنان در زمان هم برین تقدیر تجد و تعاقب در واقع خواهد بود
اجزاء زمان درین صورت تقدم و تاخر کسبیه و در واقع اگر نخواهد بود حکم باقی بودن جزوی و مستقبل
بودن جزو دیگر در صورت از انظار و همیه خواهد گردید که میان اجزاء زمان برین تقدیر هم
تقدم با مرتبه متحقق خواهد شد خواه جزو ماضی را سبب قرار دهند خواه مستقبل را آنچه قریب است

[illegible]

[Illegible handwritten text]

مقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم



بذو الحجة سنة ثمان مائة من الهجرة النبوية على صلوات الله وبركاته على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
 السنة الثمانية والسبعين بعد الألف والمائتين من الهجرة النبوية على صلوات الله وبركاته على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
 عبارة عن لعديّة محتسب وجود البعد دون القبل السعدية الزمنية عبارة عن بعدية جوتج بقول البعد مع القبل
 مدونا وبسبب عموم من وجه لتحقيق في لعديّة الابن عن الاب ووجود الاول بدون الثانية في وجود
 من الواجب تعالى ووجود الثانية بدون الاول في لعديّة اليوم من الامس وقد مرّح هذا في
 في تقديمها كنف المكنوم في شتيح العلوم فاطلعت في بحثية وشرحت لغيرها كنف في مكنوم بعد الله
 الى الاستاذ العظام في ثمان المحرم الحرام المكي في هذه السنة من الكنتوا الى الجولف افاض الله على هذا السور
 هذه العبارة بعينها ازافات لفظي درجوشي كنف مكنوم خبر فبرسيم كزاق بل اطلع دشتي بخارم وان اين
 كدر صفحه شنبه ١٥ در تبشيل لعديّة زمني بدون ذاتي مرقوم است ووجود ذاتي بدون الاول في ثمانية
 اليوم من الامس والكنه ال فن تقدم اخرازة في ابريد كزاقيل تقدم بالذات شنبه في ثمانية فبرسيم
 اطلع دشتي است بيل ارمين صحيح بوده شنبه فبرسيم تداكش باخو شنبه تداكش بيلان حرف بزنة فقط
 ومنت كنف الاستاذ العظام اليه عبارة فارسية لباها ان السعدية الزمنية بعدية محتسب وجود البعد دون القبل
 كما مرّح بها الا كابر هذه البعديّة ان يكون بينهما علاقة العلوية سواء كان القبل على تامة وعلا فاقه ليس
 بين اجزاء الزمان علاقة العلوية كما مرّح بشارح التجريد وشارح الموقف وشارح تكلم العين وغيرهم
 فليس منها بعدية ذاتية بالمعنى المذكور نعم اطلق الحكماء على ان امس مقدم على اليوم بالذات فاما منه ان امس
 مقدم على اليوم بالزمان والسوم مقدم على القدر بالزمان الا ان مد التقدم الزماني بالذات اي بالاول
 امر اخر بخلاف التقدم الزماني الذي في الزمانيات فانه بطلان اجزاء الزمان اذ التقدم واقفا من الزمان
 الاولية للزمان وقد مرّح بهذا المعنى ايضا في تلك الكتب وعرضا وتعلق عبارتي خوف لاطلاق هذا المثل
 متيجي والبري نفقي فان الانسان يساوق السهو النسيان ثم كتب بعض المكنون في مكنوم الزمان

کتابخانه مجلس شورای ملی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۱
 شماره قفسه ۱۳۱

PER
 MSS
 891.4396
 WAK
 M-147
 ک

حال نیست که در ذین ناقص مگر چونکه اجابت این بود که هر چه که در ذین ناقص بود به تکلف برنگارند
 نه آنچه در ذین غیر ناقص نوشته خوش رقم را در میدان قرطاس جوید و او را در میان التماس و توفیق و حق و باطل
 رسید بآزاد و چون او را رسیده باشد در شهرام بود. بپای بستم بایستد و اقل مایه بستم و با بستم غنول
 احسان گشتم و این مرتبه اگر کلام روح برای هیچین بی تمام همراهی خود و غایت اندازید و خود را بود
 راقم مقام محمد خان لیسما الرحمن ارحم اقول توفیق باشد از انوار فی بشرطه الکلیه و لزومه التقادیر
 ممکن اجتماع لزوم تالی للمقدم لاتی ممکن اجتماع ذات المقدم از لولم ممکن اجتماع لزوم
 لم یکن التالی لازمه للمقدم علی ملک التقدیر فوقان ملک التقادیر غیره لم یصدق لزومه کلیه اصلا و کذب
 عند العقل و مبین من اسی به و من الحکایت ان التقادیر امکان اجتماع لزوم التالی لولم یکن مقبیه
 التالی از لومات منافیه لم یکن مع محققه فلیف تخلف مع لزومه و از اذ افرقت نه علمت ان المقدمه التالیه
 نسبت بحکایت ثانی قاضی الخان المراد بالمقدمه ذات المقدمه الخان المراد بمقدمه المقدمه التالیه
 التالی تالی لزوم التالی للمقدمه فلیف مقبیه کین بقول الایه فلا یصنع الایه من ان التقادیر
 خارج من التقادیر فی الشرطیه و احواله علی المقدمه التالیه غیر مرضی عند فلا یصنع لیه از عدم نبوت
 من الاشیاء علی طور مفاد لیه الکلیه لا یکن اجتماع مع الحکایت الشفقی التالی نبوت الضمیر لیه یو موزوم
 الحکایت اجزای از من لیه حیات ان تقبیر لازم من لزوم و الایه لزوم اجتماع التقیض و الایه کان
 السلب لکی منافیه الحکایت الشفقی التالی هو التالی قد یكون من التقادیر التالی ممکن اجتماع لزوم
 التالی و اقول البیان مراد از لزوم علی الخلافه التالیه لعلی مطلق الاستیلاء و ارکان ملک
 منجز ان یكون من اوب خلافه و کذا یکن اب وج و لیکون من آت تلك العلة
 فلیف المذكور فی المقدمه الرابعه فالسند یستمر مستمر تکلیف به و کون من ان لزوم

[illegible]

ما فتن ربه بسلطان
باسم الله الرحمن الرحيم
ما عور عور عور عور

والتقدير مستلزما لقالي فان المستلزم للمستلزم بالشيء مستلزم كذا لشيء الا ترى ان قولنا كذا يمكن
العالم معلوما لم يكن العالم موجودا صادق ومن جهة نقا ويريد ان يكون العالم محبولا عليهم الواجب وبنها
وان كان كمالا في نفسه لكان اجتماعه مع المقدم والتقدم مستلزما للمقدم اي عدم كون العالم معلولا فمستلزم
به التقدير لكذا لاني نقصد في كلامي ان الواجب هو عالم يمكن العالم موجودا وانه قضية زمنية وليس عليها
فصل في ان الحكم محال ليس له سبب الا انكاره واذ اعمد هذه المقدمات ادرج فلا بد من شرح كلامي
بما يحتمل فيقول قال ان راجع وعدم صغرى الحاطة هو قوله كلامي من المدعى ثابتا كان بنفيه تاما وصحوا في
هذا القول استلزام عدم ثبوت المدعى بثبوت نقضه على جميع التقادير بناء على ما مرنا في المقدمة الاولى ومن جميع
عدم ثبوت المدعى عدم ثبوت شيء من الاشياء على طرفها والى جهة الكمية ونحو وان كان محال في نفسه لكنه يمكن اجتماع
مع المقدم فيكون تقديره معتبرا على ما مرنا في المقدمة الثانية فلا يصحني الى ما قبل من ان التقدير خارج من التقادير
المعتبرة في القضية فانهم غم لا ريب في ان التقدير لسبب المقدم اي عدم ثبوت المدعى وقد ثبت في المقدمة الرابعة
ان التقدير المستلزم للمقدم مستلزم لقالي ايضا فثبت ان التقدير اي عدم ثبوت شيء من الاشياء مستلزما لثبوت
كثير من مقتضى العكس وقد سلمه المباح فيما جرت قيا وثبوت نقضه كما هو مقتضى الصغرى فبقية ما ذكرنا من شيء من الاشياء
ثابتا كان النقيض ثابتا بناء على ما مرنا في المقدمة الثالثة ولا مجال لشيء مانع ليس غرضنا من ان المقدم اذا كان
مستلزما لقالي على جميع التقادير يكون صحيحا ويرى مستلزما لقالي حتى بر د عليه فتح لبيد ان وجوده من
قادر على الشمس ليس مستلزما لوجود النهار وان طلوع الشمس ثابتا ببقية ما مرنا في ان ثبوت زبد ليس مستلزما ببقية ما
زبد قد يروى انما يكون كذا المستلزم بالشيء والنقيض مقتضيه والمستلزم بالشيء والنقيض مقتضيه
والنقيض مقتضيه والمستلزم بالشيء والنقيض مقتضيه والمستلزم بالشيء والنقيض مقتضيه
واضح بان كذا ثابتا بغير كذا في كل شيء على ما مرنا في المقدمة الرابعة

ان سترام عدم نبوتی من الاشياء فتقبض الی بنا علی ان المقدم اذا كان مستلزما للنافی علی جمیع المقادیر لابد ان
 يستلزم جمیع دبر ذلك المقدم لاحر علی لا تخاف وفيه لان مقتضى تقدم المقدم الاحادیة فاما سترام المقدم شیء خفی لا یكون صدق
 مستلزما له لکلیف لا یعلم المقدم من الی یجی الذی یفریح الی تنبیه مع ادعاء العلم والذی ذکا فضل الی یوتیه من یوالله
 ذوالفضل العظیم واما ان المقترض قد توهم لطلدن استلزام جمیع حالات المقدم لسانی بدیل عدم استلزام وجوده ووجوده
 مع انه من تقدیر طلوع الشمس لعمری المقترض منشی طریق الخواص فی المقام لانه لا یجی علی ربن (رحمن) الا ان یقال انه لا یوالله
 ان وجوده من حالات طلوع الشمس نصف النهار والوان وعزیه کما لا یجی فدر احوال ان سترام جمیع حالات المقدم لسانی
 باستلزام المقدم که شرطه ان یكون علی التقادیر ما تقدم ومن الظاهر ان وجوده لیس مخصوصا لوجود طلوع الشمس
 لانه یوجد فی البیضاء غیر موجود فی سواد بالاضافة من استلزام مولانا علی واریق من هذه السکونات سه کما یکن من
 رد ورائه والکیم فان الوری یعنوت لفضل اکرم من کان لم یولد فی مآرک فکانا عاش حول النور
 فی الظلمة نقل المکتوب الذی ارسله فی ذلك المقام فی جمیع المولوی محمد علی صاحب السیف فی جمیع المقامات
 مولانا صاحب جمیع اخلاق فراوان مولوی محمد علی صاحب السیف فی جمیع المقامات فی جمیع المقامات
 قبل این که شرح من لفظ عاتق الورد که مولوی محمد علی صاحب السیف فی جمیع المقامات فی جمیع المقامات
 یون غیر موز معانه کردم مشکوک عند مدوش طبع کرده چون درین ایام از مولوی محمد علی صاحب السیف
 مولوی صاحب جمیع اخلاق فراوان فی تمام الفکر خود نموده از جوابات به نرسیده وضع لفظها فی النور
 خود را ببارت مولانا صاحب جمیع اخلاق فراوان فی تمام الفکر خود نموده از جوابات به نرسیده وضع لفظها فی النور
 مولانا صاحب جمیع اخلاق فراوان فی تمام الفکر خود نموده از جوابات به نرسیده وضع لفظها فی النور
 والبیاض مع الی نفس الامر را کبریا بکرمی مولوی محمد علی صاحب جمیع اخلاق فراوان فی تمام الفکر خود
 محمد علی صاحب جمیع اخلاق فراوان فی تمام الفکر خود نموده از جوابات به نرسیده وضع لفظها فی النور

علی الشمس علی حالاته

۹ فقره العشر فی الی القائل ان فی
 القدر فی بن و ذلک التمسک
 علی کون ذلک
 التمسک فی جمیع المقامات

لا ذکر المقدم

وذلك المسمى بالشيء الذي هو كذا في قول حاصل كلامي مع انهم من طائفة من جليلي وبعدهم ثبوت المدعى بالشيء الذي هو كذا
في قوله من الاشياء التي هي كذا على انه من تلك المقدمة في كسوف المسمى من كسوف كذا في قوله مستند واما في قوله
بجواز التسليم لمقدم الشيء ولا التسليم لغيره كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
ان ما كان جوارحها لا يستلزم كجوابه زبد ذلك من كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
في قوله ان الشمس ظاهرة فالتبا بوجوده مع انه لا يستلزم وجوده في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
بغير من لا يبارك في عارضته كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
على ان لا يبارك في عارضته كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
عن كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
دلائل على كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
او كون كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
ما هو كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
محل الزاع اذا لمع بر عليه ايضا صرح به رسا والفقن وسما من كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
تقديرا للمقدم اعني ظهور الشمس في حارة كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
لم يقيم له كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
ان كان هو كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا
فذلك التقدير خارج عن التقادير المعهودة في الشرعية ليس يمكن اجماع مع مقدمة عدم ثبوت المدعى بالشيء الذي هو كذا
اذ لو فرضنا عدم ثبوت جميع الاشياء اعني التقيض الفبالا في شيء من الاشياء فكيف ثبوت على ذلك التقدير
فالقول بان الله اذ لا يستلزم المقدم اذا كانت صفة المقدم ووجوده في كذا في قوله كذا في قوله كذا في قوله كذا

عدم ثبوت شيء من الاشياء مستلزما لثبوت المدعى كما يتحقق العكس ان ثبوت نقيضه كما هو مقتضى الصغرى من
 المبدعات ان لازم النقيض ليس بزم المدعى فاجتمع لزوم عدم زعمه وهو المطلوب ومن هذا التوفيق ظهر لك
 ان قوله فيجوز الزوم الخ جواب بقوله اذا كان اه و قوله دين اجمعه مترتبة بين انرا و انجرا **ص**
~~ما استدل المشتد في البعوى والقوى بغيره على قولنا ان مقتضى عدم زعمه الى ان يكون عدم اه الى ان يكون في غير ان يستلزم~~
 عدم ثبوت شيء من الاشياء وثبوت المدعى مسلم لكن استدلاله بنقيضه لان الشارح جعله من مقتضى الصغرى ونبه بقوله
 حاصل استلزام عدم ثبوت المدعى لثبوت نقيضه على جميع التقادير من جميع تقادير ثبوت المدعى عدم ثبوت
 شيء من الاشياء وهو باطل لان استلزام المقدم للتالي على جميع التقادير لا يقتضي ان يكون جميع تقاديره
 مستلزما للتالي كيف لا لان الامر لكان لك كذا ان يكون وجوده مستلزما لوجود التالفاته انفسا
 طلوع الشمس فلما استلزم طلوع الشمس لوجود النهار لا بد على قول ان رح ان السبب وجوده في نفي من تقاديره
 مستلزما لوجوده واحمال الامر لك لان الزيد يوجد في السبل الفيا فكيف الاستلزام **ج**
~~يجوز حب المولى في حقه في اعيى عليه ان لا يكون التقدير كذا فندف تخفيفه الى ان لا يكون في تخفيفه~~
 محمد صانه الشد عن الاوقات والبلدية شيئا في جواب من قصد التشنيع والعلام على تقايف استلزام
 مما لا يجب للمعلم الاعلام وان كان الاشتغال بذلك اخراجات والاوامر انما هي اوقات والام
 لكنه لما اخذنا بقفا وانما اجمالية لبام ان يفتر هذه التشيعات من الخواص والوامر لا سيما كجبر
 احيايا لغفانم وامامنا انكرام محمداني ابرار هم ان اذكر شيئا في اجواب الامام وانا لا ندعي الصواب
 في كل باب فانه شأن العلى الواب انا نجد في المقصود منو كذا على المحييين المعبود قوله لكن استلزام
 لقول اوله لان في المنع في المان واد على المان الفيا تحصيل قول ان ربح المنع ليعرف هذه التميز
 ولهم غاي في انما رتبة من هذا قوله كبر واد كس واد صدين انه رطعة باكان بر واد

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله الذي سوي بين الفاضل في كتاب التوحيد و آخذ المفاصل من المغنين الطائمين بالخط يد امين

علي رسول الذي اشرع بشرعة الشريعة عامه الو

وَعَلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُبْرِئُوا بَلَدَهُمُ الْبَيْتَ الْمَكِينِ يَوْمَ ذِيقِنَاصِ الْمَوْتِ وَبَلَدَ بَيْتِ لَحْيٍ
وَعَلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُبْرِئُوا بَلَدَهُمُ الْبَيْتَ الْمَكِينِ يَوْمَ ذِيقِنَاصِ الْمَوْتِ وَبَلَدَ بَيْتِ لَحْيٍ

المعروض البتلي بالمرض المنعرج والصوري وكل الحمد السند فوزي غفر الله له ولوالديه حسن اليها واليه ان مولانا

المحقق وأستاذنا الدقيق جامع كفتون والعلوم طائرا وإكرا في الكفر والفساد رأس المنبد ودرس العلماء خمس التحقيقات

سما، التدقيق، الفضل، القيمة، والكامل، المحم، الذي، لغاية، شتمنا، راوما، فيه، من، أخوام، والعوام

مستحق من تعریف الانام حافظ كلام الله الباری مولانا محمد عبد الحکیم الفتویٰ انصاری ایدہ اللہ العزیز

وَفِيهِ الْعَلِيمُ شَرَحَ الرِّسَالَةَ الْمَقْرُوءَةَ فِي الْمَجَالِ الْعَامَةِ الْوَرُودِ الَّتِي كُنَّ التَّعْلِيمُ وَالنَّهْيُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمْدُ

من افادات النحر العظيم الفاضل المصنف محب الله الباری محمد البهاری اسکندری الرحمن بحبوة کمال

شیرہا حاویا للکتابۃ مشتملا علی المطوبات الیٰ الخیر بجزئہ من تحقیقہ و علی سہما، التذوق لم یسہا

انا لله لا اله الا انت و لم يكن صومها الا قضا بتبصرها الى الله و حتى اجدي من تفارب الحق المعصا، و هو لغري كاسمه

فمعين الغافلين في راسخا لطيف وتعالى رز الطالبين سقضيح المنجحين $\frac{1}{2}$ سنة وستين بعد

۱۔ ان ہی علوم و علوم

للزينة

۷۲۹

بمدعى الالف والمائين من حجرة رسول الامين عليه صلوات رب العالمين فاشتهر بوفور الفوائد وغرر المعاني
اشتهر النهر في نصف النهار واشتهر كثره المطالب بالبحر وهاجرة العجالة ومنزلة شرب مع الفضاة والبلل
انت را الاقطار حين الامطار حتى اخذه المنجرون بالقبول وتجاوزوا الفحول وتدهب ذوالعقول
كيف رفاه من رطب لا يابس لا هو را حاد ولا تنح الاطياب واللال طال ولكن لما نظره بعض من سب من بوابه مشهورة
لصار وما في قلبه من اللدد والعداء ما طهر منه من حمل التقليد بل ياخذ كلامهم ويؤنه بمبارك بعيد غوهم
راحة التحقيق وتمش فائحة التدقيق بل ما دار في راسه من العجايب العجايب من سلكه الذي هو موصوف بغيره فان
من سكان حجاب وكان مقيما في البلدة المشهورة بيارس في كوتى وبل خان ملازما للنوايسد خان سنان
البحر فال ادامة السدمع اكل وصالح من قباله من جنود الزول فخر في سنة احدى سبعين لوفد الالف المائتين
على منجنت منه خدشة من عنده واحدا يعجب عليها البيان الذين لا يفتقه لهم من العلوم وتيسر به من الذين
لا اهتمه اعظم من الفهم ولا اقلها من عبارة الاستبانة من العلماء وتبست هي الامثلة من الالف والما
فارس الى حفرة النهر الصميم العالم العليم فطين عصره وزمانه محمودا به واقراة المعروف بالمولوي محمد
اسكنه في اعلى عشرين خالق النوى واقدر الذي اخذ العلوم منجنا من المعلوم ادامة الله الى يوم قيامه فان
جوابا بطيرة طائر الفيل والقال غدار باب كمال وارسل عنده فرد بقربرات كدرة كسيت لها كحل
كشوة خبثه بخرقة فلم يسله فليعلم انه يحببوا بقرراته منجنا من المعلوم الى الفاضل الكمال فخر الالف والما
بجامع المعقول والمنقول وما في الغرور والامور الاولين الامجد المولوي محمد ابن مولانا سخاوتى طائراها
وجعلت من خواصه الولي الذي جعل المعلوم من سبنا من السخيرة ادام الله فضله على الصغبر والكبر فاجابوا
بقطع اناسه وانه حل ببيان تبينه بل ان يرسل اليه ارسل الى حفرة استاذنا العليم الله كرمه كرمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسول الأمين كنسختي

PER
MSS
297
WAK
M-146 f

معين الطالبين

از تالیفات کمترین وکیل احمد حشره الدی فی زمرة الصالحین تحریریت

باز کردند یا را با لفظ جالف را با لفظی ساکنین شد کردند و چون اولی در اصل
موجود و اوافق و در طرف و قبل انگسور و او را با بدل کردند و یا را در جهت ارتفاع و جهت
لبس ساکنین و خوشنمون داخل کردند و در نیت را است که به دارند و خوشنمون و بماند
بر اصل خود و می در اصل و موجوده و یا متحرک مثل اوضاع و او را با لفظ بدل کردند و باشد
از می در میان از مومن آرام می میان ریاست رسمی آری در اصل از می بود یا متحرک یا ساکن
مفتوح یا را با لفظ بدل کردند از می باشد از میان بر اصل خود است از مومن در اصل از مومن بود
یا متحرک یا ساکن و مفتوح یا را با لفظ بدل کردند با صفا ساکنین افتاد و مومن آرام در اصل
از می بود و همه کسره بر ما و نوار داشته سکن کردند و صفا ساکنین در میان با مومن یافتند
و مومن با مومن آوردند از مومن شد در جهت نصب حالت خود و یا از می میان ریاست بر اصل
از می در اصل از می بود یا متحرک یا ساکن و مفتوح یا را با لفظ بدل کردند و بر مومن و یا ساکن
از می از میان از مومن از مومن رضوی رضوان رضایت رضی استیاضان چون باشد
خشی خشیان شبیه خشی از می از میان از مومن از مومن رضوی رضوان رضایت رضی استیاضان
و خشیان رضای از میان از مومن از مومن رضوی رضوان رضایت رضی استیاضان
و مومن حکم ناقص دارند و در فاعله لغوی یا نمی شود یا تالیف به بداند فعل ناقص فعلی
موضوع برای استیاضان و مومن و مومن فاعله و یا از مومن از مومن رضوی رضوان رضایت رضی استیاضان
مکیده برای احب را آن صیغه ماضی و فعلی است و این مومن و مومن از مومن از مومن رضوی رضوان رضایت رضی استیاضان

[illegible]

خدایند پس معلوم خواهد شد که معنی خروج کثیر از خروج یک کثیر است و از کسب و از زبان فصح
 قیاسی است و تأیید میکند قولش را کثرت سماع اعطایم لکن دنیا و مبرده اخفش جابر نوشته اند بناء
 فعل التفضیل را از جمیع ثنائیه فرموده چون الفعل التفضیل قیاس و همچنین فعل منفی هم خواهد بود
 زیرا که هرگاه که دیگر صیغها مثل اسروا فیم عمل و اسم مفعول و ظرفیت که نظیر یکا مثال است و حقیقت
 بدان بیشتر می افتد بنا بدین بدیهه اولی خواهد بود و آن غرض است که خواهد بود چون نسیم
 از بنها امس و اموت زمین هرگز بر آنکه زیادتی که پیشتر است درین فیهت می شود و از
 عور و حرة خواهد بود زیرا که از و افعل صفت مشتق شده چون اسود و سفید معلوم خواهد شد
 که معنیش ذو سواد و ذوی بافت است یا بمعنی زائد فی الوجود است و اچهل و ابله با وصف عیب بودن
 از اسم تفضیل قیاس زیرا که این باطنی است نه ظاهری قال السیوطی اول کثیر شکرگان
 و افضل سبیل و اتمن من سبیل این قسرت بسبب ظاهری و اتمن قیاسی است چون
 اچهل و کوفیان جابر نوشته اند بناء و افعل التفضیل را از لفظ سواد و بافت جبراک این
 اصل الوان اند چون بعضی من احمر و انت اسود فی معنی من اعظم و نرد بعضی من
 جانب و این هر دو شکل هم مثل است و نه بدانکه فعل التفضیل از معنی للفاعل بسبب تفضیلش
 نه از معنیها بسبب فاعلش و نیز اگر از معنی للمفعول به آید افعال لازمه به التفضیل معلوم
 و آنکه اعذر و شمر و الوم و شغل آمد و شانه و نه و نیز به تفضیلش از معنی انظر انظر انظر
 انما انظری انظران انظریت انظر انظران انظرین انظر انظران انظران

از کسب و از زبان فصح
 از کسب و از زبان فصح

و بافت ۲

۹
 ۱۰

[illegible]

شد در اصل مدو بود و او بود در ثالث اکنون افاد در رابع و حرکت پیش
 به دست و او را بنیاد کرد و یاز الف مد شد مد و در اصل مد و او بود
 افاد و بعد از آنم انرا بجزه بدل کردند مد شد مدیان در اصل مد و او بود
 بود در ثالث اکنون افاد در رابع و حرکت پیش مد شد مدیان در رابع و او بود
 مدیان شد مد و او بود در اصل مد و او بود در رابع و او بود
 مکرر و او را بدل کردند در راجع ضمه کمره مد و او بود در رابع و او بود
 ساکنین شد در میان یا و تنوین یا افاد تنوین بین داده مد و او بود در رابع و او بود
 در اصل مد و او بود و او را بدل کردند و او را بدل کردند در رابع و او بود
 و ناقص یا محرمی بر ما حرام محرمی در اصل محرمی بود یا متحرک یا قبل او
 مفعول یا را یا الف بدل کردند و نصف از جهت اجتماع ساکن افاد محرمی شد محرمی
 ضوئیت حراء در اصل مرای بود یا افاد و بعد از آنم یا ربح بدل کردند مرای
 چون رده و حریان بر اصل خود است حرام در اصل حرامی بود ضمه بر یا و ثوار داشته
 ساکن کردند اجتماع ساکنین شد و میان یا و تنوین یا افاد و حرامی بود
 مفاعیل در اصل حرامی بود یا در یا مد شد ترضی مرضیه مرضا و مرضیان و مرضی
 مرضیا محشی فحش و محشیان بمنابر محشی حرامی مرضیان حرامی و مرضیان حرامی
 مزاج محرمی مرضیه حرامی و مرضیان حرامی و در نصف مقرون به دست ناقص

مد و او بود

کرده خواهد شد چون مطوی مطوایه مفاد مسویان مراد و در ضیق مفروق و تات
منال و ناقص بر دو کرده خواهد شد پس با و فاکلر یا سیر نه در دو و مکرر
در لغات رفع و جر حذف خواهد کرد چون معنی میقتد میقتد میقتد میقتد
موقوف بر وزن نه است در اصل موقوف بود ضمه و کسره بر یاء بنویسند
اجتناب بکنین شد در میان یا و نویین با فقا و موقی شد و موقی شبر وزن منال
در اصل موقی بود و در یا مدغم شد به که مفصل را اسم صغری میهند و موقی و موقی
و موقی را کبری یا ~~بسم الله الرحمن الرحیم~~ بداند انهم فیل اسمی است مشق بر وزن افعل برای دلالت بر زیاده
حاشی بر غیر آن در فعل مطلق نام زین که لغت باشد چون اکرم یا نقد بر چون خیر و شر که در اصل خبر
و اثر بود و برین تعریف نقص نیز زائد و ویژه دارد و نخواهد شد که احتیاج اختیار قید زائد افتد چنانچه بر
تجربی که این فیدعست دارد و می شود و لکن فاعل افعان افعون افعل فعلی غیبان فعلیت
فعل و شرط و اشتقاق فعل شایه مجرب و تام مثبت منفی که صفت معنی نزهت باشد و موقی
و صیب ظاهری نداشته باشد پس این افعال ناقص مثل کان و جزه نخواهد شد و شری که که
ند و جملش است که افعال ناقص بر زبان ولایت میکنند نه به حدیث چنانکه تغییر فاعل از موقی فعل
موضوع برای حدیث است و حق اینست که افعال ناقصه بر حدیث هم بکنند پس اگر زین افعال اند
مفاد نه نیست اگر چه از باب شیب نشد انتمی ترجمت و از غایب ~~بسم الله الرحمن الرحیم~~ و یای مجرب و موقی
زیر آنکه اندراج تمامی حروف آنها درین صیغه چهار حرف مجتمع است و بر تقدیر حذف التباس

[illegible]

باشد و او حرکت در شب نفس واقع شده بود کن که این زاید نیست و جمیع سر و کلاه مشهوره اطلاق یافته می شوند

و موانع خالی است حرکتش نقل کرده با قبل داد و زد و او را سبب الفاع متبل الفاعل می گردانند
مقاله شد همچنین قیاس کن را خولش و از ناقص مشتق مفتوح العين می آید نسبت و ثابت و غیره
برای خفت و در مضموم العين برای خفت و عدم و جبران مفتوح العين در کلام عرب خوانده شد و در کلام
عربی تصریح فرموده که در اینجا نظر است بر آنکه مر فبان تصریح می کنند که موقل فاشه موقل فاشه و
موقل لام همیشه مفتوح پس معلوم نمی شود که موقل فاولام چه حکم دارد مفتوح العين خوانده اند مگر العين
و بدقی تامل کردم درین تا آنکه یافتیم در تصانیف بعضی متاخرین که آن مفتوح العين است مثل ناقص
چون موفی بفتح فاف و در کلام حسب مضاف هم را چه میگویند که جوهری هم در صحاح تصریح
این مذکور است و حق این است که این یک مقام تردد و تامل نیست چه مر فبان ریت لام کلام
که محل اوزار اطلاق است مقدم می دارند و همچنین پس بر فاب و رجه اول و مقدم خوانده بود
غنی بینی که در طوی اتمام کلمه را غیر می دهند نه عین را هر دو مجتنب در مفاخرش پس اینجا هم رعایتش
نکته می خواند داشته فتنه خوانند و با وصف ذکر کرده تا قبل حرف علت نقل است در فتح و جابج
لش زشت فتنه و بافتن تفسیر می می مدعیان مداح مرمی مریمان مرام مرضی مرضیان
مراض محنتی محنتان محاش مرضی مرضیان مراض مدعی در اصل نه موقل و او بود در نالت
اکنون افاد در رابع و حرکت قبلش مخفف است و او را بیاید بل کرده و یا را سبب
محرک و الفاع متبل الفاعل کردند و الف را سبب الفاعل می کنند و این و این و این

و یا بنی جاست ۲

جاری مجری فعل میزنند زیرا که این در اصل از بر آن در دستها گرفته اند چه
جاری مجری فعل مختص به مخصوص یعنی باشد مگر مدق و منحل که اسم از نزدش ثابت بود و مگر میم
و فتح عین هم اندم پس موافق فاس خواهد بود و همچنین جاری در صحاح خود گفته اند که این در دستها و این
و کتب لغت بالغیر از مواضع و این الادوات است و عمل با علی فعلی بالغیر امنی و در صحاح
المختصر کبیر از این فعلی و منحل لغیر عین و فتح آن سرد و آمد چون منحل و چنانچه جاری بدان مخرج
و نزد سیو بسط و منحل و مدق و همین و مکنه مضموم المیم و عین اند و مخرجه نزدش کبیر میم و فتح آن
و نزد جاری از سیو بن الفاطمه برین وزن آمد شرح رضی و شرح شافیه تقریم کرده که لغت است که
اگر گفته شود که مخرجه و مدق هر دو طرف از محل و دین است و بنا کرد نشدند بر وزن مفعول مخرجه
چنانچه طرف بنا کرده می شوند زیرا که این طرف فعلی نسبت تا بدان طریق بنا کرده شوند بلکه این طرف
جامد است و در ترقاه فتح و کوه سرد و آمد به تقدیر کبیر اسم است و بر وزن مفعول که در اصل فاعله
بعد از این حرکت و الفاعل باقی بلفظی کردند چون مصفاة که در اصل مصفوة بود و تقدیر فاعله
از اسم خواهد بود بلکه مکان مضموم از ده کرده خوانند و کسم مکان خواهد بود و کاف
علا تفسیرانی را فرموده که تحقیق کلام این است که مرفاة و مصفاة و مخرجة را در اعتبار است
اول آنکه این گفته اند چه نزد این مکان صعود است بدین اعتبار که صعود در واقع شده و هم
آنکه این آلات اند چه نزد این که صعود است پس هر که فکر کرد بسوی اول میم را فتح داد
و هر که نظر کرد بسوی ثانی آنرا کرده و ادب ملحق مفتوح و مکرر برشی و حدیثی شود لیکن به نظر

چونچه در مثال عشق نسبت به این نسبت که به عموم من و حبش و براف بر شکران میان مباحث مطلق
مجنون نیست یعنی بنی که برپا و وند شکران در حرکات و بیاب و سینه و تیر و ... و او می یابد
آنکه از علو این فی العز می آمد و عطف الوار فی البقاع و عطف ... و عطف ...
بالبقاع و عطف ... و عطف ... و عطف ... و عطف ...
خدا را که و لا کثر حکم اسکل فاعل و یعنی گفته اند که غیر مثال سوگند می دهد شده تا نون ...
زوف و عطف ... و عطف ... و عطف ... و عطف ...
و همچنین در کلام عرب است و نیز می بینیم در اوایل همین سیغما اکثر زائد می باشد پس این ظن ضعیف
لایق اعتبار نخواهد بود و بعضی با ... را بر هیچ قیاس کرده اند چون مسقط بالفتح و در مثال
داوی که از سمع بود در لغت بعضی نه پس ... چنانچه این نسبت گفته کسی زعم کرده اند
موصّل بالفتح شنیده و جوهری در صحاح لغت کرده که موصّل جای محمد بالفتح و کسر و زاید
و موصّد و را د خلو موصّد و همچنین فلان این موصّق و موصّل و موصّب طرف نیست و ...
که طریقت حقیقه سماوی است و تبا کسره عین است و جوهری گفته که موصنع بفتح ضاده
است در موضع بکسر که فرا این شنیده و موقوفه الطائر موقوفه البازی هم آمده و تفرقه موصّد
موصّدان موصّد مبسّران میسر موصّل موصّدان موصّل موصّر موصّران موصّر موصّران
موصّر موصّر از اجوف بر طبق صحیح است چون مقال مقالان مقاول مصلحان مصلح
مخالف مخالفان مخاوت مخاوت مقال مقالان در اصل مقول متولان بفتح و اولو در موصّر

مدد مدد آن بود و دو حرف یکجمله در یک کلمه آمدند و هر دو متحرک و هائین متحرک حرکت
 حرف اول نقل کرده با قبل دادند و ادغام کردند و مدد مدد آن شد و با دو اصل مدد
 مدد بود و دو حرف یکجمله در یک کلمه آمدند و هر دو متحرک و هائین متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و مدد مدد آن شد و در بیان فاعل که بر سر دو اسم
 یا سه یا چهار که اسم الیه است که مشق باشد برای پنداری که با و در فعل است و نه مطلقا
 بعضی گفته اند اسم الیه است مشق را باین برای آن و برین و دردی شود که درین تعریف تقدم نشی
 علی بن زبیری آن چه معرفت بود و دو موقوف بر حرف واحد و نه موقوف بر معرفت اجزا و زاجرا
 حد است درین تعریف پس معرفت الیه موقوف باشد بر معرفت الیه و ازین لازم می آید تعریف نشی بنفسه
 و این باطل است چرا که در سیرت تقدم نشی نفسی را تعریف ازین جواب داده اند که معرفت بنفسه نفسی
 و معرفت بالذات لغوی پس تعریف نشی بنفسه و آنجا مذکور لازم خواهد بود و نامی گویم که ممکن است که
 گفته شود که این تعریف لفظی است و درین دو مجال لازم نمی آید چنانچه می گویند افعی بنفسه یا فاعله
 و استعم و لنش مفعول را می واحد مذکر مفعول برای واحد مذکر متعلق مفعول و یا و تر و بعضی باینست
 است و فعال را در افعولان برای افعی و مفعول جمع اولین و مفعول جمع فعال و فعال جمع فعال
 و مفعول و مفعول با فاعله است و این مشهور و تحقیق اینست که هر صیغه که برین وزن آمد و مفعول باشد
 برای الیه خاص پس نه باشد و موافق فاعله خواهد بود چون گفته باینست یعنی الیه مفعول سر و و اگر سر
 در ظرف دیگر نهاده شود و از آنکه خوانند گفت و چنین صحیح و مفعول و مفعول و درین مقدمه مفعول
 و مفعول باینست مفعول که هر چند و الیه فاعله است و از آنکه خوانند گفت و چنین صحیح و مفعول و مفعول

رشم
 مفعول

موضع سحر و معلقا پس این رفعت و جی چرا که انبوهت چار در برش خواهد بود و در مسجد و بعد از
فتی هم نشین شده پس موافق قیاس خواهد بود و در نتیجه که نشین شده فتنه هم جابر فراموش
در تخیل صیغ جابر اگر چه نشینم ام و صیغ ظرف مفعول یا کبر فاعل مفعول فاعل و جابر فاعل
و فاعل و مفعول مفعول و مفعول مفعول و مفعول مفعول و مفعول مفعول و مفعول مفعول و مفعول مفعول
موضع محسوس نشستن در ظل آفتاب در ایام سرما و غیر آن ظرف نشینند چرا که سبب نشستن است
ولایت میکنند بر زمان فعل یا مکان فعل مضارع و ایما بر مکان مخصوص و معنی گفته در مقبره و غیر
و غره آنچه مضموم الین آمده است نیز بر آن قیاس فتح رانقا ضامی کند لیس که مفادش معلوم
است و بعضی گفته اند که خروج این اسما از قیاس سبب دخول تا و تا نیست از سبب حرکت و تا و تا
برای همین داخل کرده اند معلوم که اینها از موضوعات سمعیان و مکان نشینند چنانکه در ماده و غره
گفته اند و تا یک سماع در ظروف لایحه شده برای مبالغه با بار و با بقعه و از معانی است
مفید بضم می و معنی برای مکانی که بزرگتر شده باشد در آن مانده مثل سده ای مکانی که در آن
زیاده باشد شیر و سبوع ای مکانیکه در آن زیاده باشد و زنده و موات ای مکانیکه در آن
بزرگتر باشد چهار بیان دلیلیه برای مکانیکه پس نشینند ما را میفاده ای مکانیکه در آن بسیار باشد
افعی و فعل بکسر برای وقت بیخونه حدث چون قطاف بکسر برای وقت قطع غره
فعل بالفتح مثل قطاف بالفتح و فاعل بضم فا و سکون و فعل بالتحریک برای موضع فعل که در غره
چون قطعه بالفتح و قطعه بالتحریک محلی قطع از بدن و منخرک برین بضم اول بود جمعیت

یکه معروف بلام یا مرتف یا باشد اما در خصوص الف هرگز نخواهد افتاد زیرا که تنوین که موجب
الفت و ساکنین است در وقت نخواهد بود و بر همین قیاس کن مرتفی و مرتفی را مدعیان مرتبان
مرتبان که در اصل مدعوان سر صنوان سر خوان بود و او بود و در ثانی تنون افتاد
در رابع و حرکت قبلیش فواصل است و او را بیا بدل کردند میان مرتبان مرتبان
گردد و بیا الف نکرده تا در حاکم افتاد الشاخر بجز لازم نماند سبب غلط نوشتن
اجتماع ساکنین و همچنین مرتبان مخفیانه مدایع در اصل مدعو بود و او افتاد در طرف مقابل
نکرده و او را بیا بدل کردند ضمیه که حذیه مضموم یا مگوشید بر یا نقل در شت ساکن کردند
اجتماع ساکنین شده میان یا و تنوین یا افتاد و عوفش تنوین داخل کردند و این در صورت
که اعلان که متعلق بجزیه است مقدم باشد بر عدم انصرف و در این افتاد و دخول الف و لام
و او یا حذف نخواهند شد و در حالت تصدیق کن هم نخواهند و بر همین قیاس خواهش چون
سراض و سراج مری در اصل مری بود یا بر سبب حرکت و انقاع یا قبل لغت بدل کردند
و الف را بسبب اجتماع ساکنین حذف کردند مری و تنوین بر همین قیاس کن و تنوین آن
بر اصل خود در حرام یا را حذف کردند و شش چون است نصف موقوف و مفروق درین
درین باب حکیم ناقص دارد یعنی در لام کلام اعلان خواهند کرد و فاکله و عین کلام ابراحت
خود خواهند داشت چون موفی موقدان موقاق مونی مویان مواج مویان مواج
موی مویان موال مطوی مطویان مظان موی مویان متاد و از مضاف مطلق
مفعل بالفتح خواهد آمد چنانکه از ناقص چون محمدی و ان محمد محمدان را مفعول

عن مالك الاصفهاني وانه المستعان وعليه التكلان وانه سئل عن رجلين ابوابهما انما انشرا في

الهام یا اولی الالباب است و این بدان ظرف در اصلاح مرفیان میباشد از خبری که مشتق است

بایستد برای ولایت بر زمان یا مکان آن مطلق چون مضری است بر او و ششم مکان و زمان

و ظرف مشترک معنوی است. و مصدر مشترک لفظی و برای محاکات لفظی است.

رسمت فطری صورتی خود را در زمان تابستان در کان و باطن در غنچه ها در سینه های این مکان

یعنی چون صیغہ مضارع مشترک اند در حال و استقبال صیغہ ظرف هم مشترک گردند و با هم معنی دهند

جای زدن و وقت زدن مصدق بدون تخصیص شخصی یا زمانی یا مکانی و از همین جهت

از طرف یا وصف مشایخ است یا با هم در دو علم و فضول و ظرف که فضیلت نه هم اند و اگر در علم

ما را از او نشود جای از نا و بر نخو ارد و دو مکر میان طرف مفعول است معنوی است چه

لا تفتكوا بغيره وافقوا في ذلك وروى عن مكان واقعه نحو دغمار عاتية للناس القضي

و در این افروخته و بخت گفته اند اگر کسی در کار خود با دو دگر دهانه در هر زمان همچنان

فایز نورالدین محمد فاروقی دیسراج قندھار

و اور اجسام کے زیادہ تر ذرے رول یا ہم کے ذریعہ ہوتے ہیں۔

کہ جس نے اس علم کو دیکھا اور پروردگار کے رسول کو سنا وہ اس کی تائید کرتا ہے۔

رود سدهم را در همین سال بهر سلطان سودا و کسب باجی در پیش رود هم را زیاده زدند

در وی و او مال لازم باشد با اسرار و زبیرا که صعبه معمول از جرد بروردن تفعل بصم صی

الذی یفنی
بکلمه

عزیز نظر میں فرمادے

خارجی وزارت کے
اگرچہ برطانوی وزارت کے

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

[illegible]

کتابت از خط نستعلیق
مکتب

مجلس شورای اسلامی

۶
کان جوارا
کان ندرم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

تاریخ و وضع دارالحدیث

نور محمد

مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته

مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته
مجلس آهسته آهسته

26
- 61
1564

PER
MSS
297
WAK
M-145 f

[illegible]

اہی مرے بخش دی سب گنہ
 گزہوں پر میرے نہ کر تو نظر
 گنہ کار ہیں ہم سبہ کار ہیں
 نہ کی ہمیشہ بار ب تیرا بندگی
 مر افش بر آن غلب رہا
 رھی رات دن نفس کی پیروی
 مجھ پر نفس جو کچھ سکھایا تھا
 شب و روز اوس پر نہ مستقیم
 اہی میرا نفس مہر کر
 اہی میری بخش دی سب خطا
 اہی رسا رہا ہوا ہے من م
 رھی جب تک نہ ارنایا تدار
 رسا رہا ہوا جو کہ محبوب دل

متا بہت میں محکوم کر دیا
 غنا سبھی تو بخش دی سب سر
 اہی بہت ہم تہ کار ہیں
 بہت اسکی ہے کچھ شرمندگی
 متا ہی کا ہر وقت طالب رہا
 مجھ پر کسے غصے نہ ہرگز ہے
 طریقہ وہ جو کچھ متا کیا
 نہ کچھ دل میں محشر کا کھ خوف ہم
 بری اوسکی ہر طرح سے دور کر
 اہی بھی تہ ہے ہے الہی
 طہل محمد علیہ السلام
 رھی عاجز زار کا یادگار
 ہوئی اوسکی نارنج عورت دل
 شہدہ

اہی مرے بخش دی سب گنہ

دنیا میں نواب ہو گئے اور آخرت میں گرفتار عذاب ہو گئے اور یہ وہ گھر منتر نواب نہیں ہو سکتا
 جس میں یہ سودھے مثل راجست ہو دھجی اور گریہ کا دوسری نکاح کا ارادہ ہو یا وہ نکاح پر
 آمادہ ہو یا جو دہن ظاہر ہوئے کیسے فعلی خدوت شروع کیے اور برگان بد کرنا زبون ہے اور
 شخص دنیا اور آخرت میں ملعون ہے اِنَّ الَّذِیْن یُؤْمِنُوْنَ اَلْاُخْصَانِ اَلْاُخْصَانِ اَلْاُخْصَانِ
 اَلْمُؤْمِنَاتِ لَعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ
 و ان مجاہد میں موت ہو جو دھجی بھر تھمت کرنے والا ہوں ہے محدود ہے تہذیب جانا چاہی کہ
 اس زمانہ میں اکثر لوگ اپنی نسب پر فخر کرتے ہیں اور اپنی باپ دادا پر مرتبہ ہیں
 اپنی شرافت کی غرور کسی نکاح نہ کر لیں ورنہ کو رذیل جانتی ہیں اور مقبضانی چھین
 کی اور کو دہل جانتی ہیں حالانکہ حدیث میں متکبرین بالان ب کی اپنی وعید ہے کیسے
 کیسے نشہ یہ ہے جو انکا کنوین چھکا لگا آخر کار جھنجھنی بنا لگا احیاء و علوم میں؟
 اِنَّ سَہْجَیْنِ تَفَاحَا عِنْدَ الْبَنِیِّ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ فَعَالَ اَحَدُہَا
 لَآ خَافَا فُلَانٌ بِنَ فُلَانٍ فَمِنْ اَنْتَ لَآ اَمَرَکَ فَقَالَ الْبَنِیُّ صَلَّی اللہُ
 عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ اَفَتَرَجَّحَ بِلَانٍ عِنْدَ مُوسٰی عَلَیْہِ السَّلَامُ
 فَقَالَ اَحَدُہَا اَنَا اَبْنُ فُلَانٍ حَتّٰی عَدَّ سَعۃً فَاَوْحٰی اللہُ لَخَالِی
 اَلْمُوسٰی عَلَیْہِ السَّلَامُ مَقِلَ الْفَخْرِ اَفَتَرَجَّحَ بِلَ السَّعۃِ مِنْ اَہْلِ النَّارِ
 وَ اَنْتَ حَاشَیْہُ مَعْرِفَتِی دُخْوَ اَنْ فِی رَسُوْلِہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ کَی سَاسَ تَنْفِیْ
 کہ ایک نئی دوسری سے پرانے کا کرنا عیاں ہوں اور قد نے کا بیٹا ہونا
 تو اپنا اور اپنی باپ کا نام بیان کر گھٹت اپنی شرافت کی عیاں کر رہا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اسے سن کر فرمایا کہ موسیٰ علیہ السلام کے سامنے

تو نہایت خوش ہوں لیکن کھیاں رازی اور نکاح ہی ہونے سے راضی ہو گویا باریک کا قاضی ہو
تیسرے دن عورتوں کو روک دیا۔ حال ہونے پر عورتوں کو نہایت پسند آیا کہ نکاح کرنے سے فیصلہ نہ
ہو گیا ہے اب میں فتور ہو جاؤں اور مزاج صحت اور ہر راز ہونے کی طریق سے دور ہونا ہے
میں اور کاشا ہونا ہے روز خیر چاہتا ہوں اور کرنے سے قوت نہ ہونے سے
اور ایمان کے رتور ہی ہونے سے بہت مفاد ہونگا دنیا اور آخرت میں ختم ہو گا حدیث
میں خوب دین نہیں ہو گا رکت است اسی نکاح سے باز رہنا دشوار ہو گا کسب کا نام کر
ورثوں پر بھی بار ہو گا مستعد چاہتا ہوں نکاح کرنے کے لئے تیار ہو گا اور اگر دیکھ کر
ورثوں کو کھانا ملے رہا دینا کا خیال ہی اسکا کچھ اندیشہ نہ کرے رواج خلاف شرع کے
جھوڑے میں کاوش کریں اور کواں کے رضا مندی کا خیال کر کے دوسری نکاح کرنے میں گوش
کری اس صورت میں بہتر نہیں اور عورتوں کے لیے ہو گا جو کول در صلی اللہ علیہ وسلم کے وقت
میں چھاد میں غازیوں کے وقت کر رہیں اپنی جان کے لئے اصرار نہ کرنے چھاد
اُحد میں جب اہل اسلام کے شکست کا شہر دہوہ چاہتا ہے کہ تہذیب کو رہا نہیں رہا ہے
حکومت سے متیار رہا ہے کہ آگاہ ہو جائے اور ایمان کے برکت سے مصلح ہو کر مستعد رہا
ہوئے تسمان اللہ اور ان لوگوں کا حق کیا کامل ایمان کیا کہ رونق اسلام کے لئے نہ روئے
خیال کھاتا خوف جان کا نہ نکاح ناز کے بعد منافع میں اگر کسی کو شبہ ہو اسے پورے
سمجھانا چاہی اور رفع شک کے لئے یوں بتانا چاہی کہ اگر ایک شہر کے لوگ منہ گانی کے
گوشت کا کھانا سمجھیں اور منہ کی نہ یہ کی پھر رہی ہے اسکی کھانے سے موت ہو جائے گا
کہ اگر کسی کا کہنے کا رادہ ہو یا کھانے پر آمادہ ہو تو سب متفق ہو کے اس پر طعن کریں یا
خفا ہو کر سنیں اور رواج کو دست آور نہ پائیں اور اگر کوئی نصیحت کریں اسے

ہو دنیا میں ایسی مقام پر ایسی خوش کرنا کہ لوگ گائی کا گوشت کھائیں رواج یہ کہ ہر ایک بڑا
 آئیں اسکا بھت نواب ہوگا آجریا ہوگا اور اگر کوئی شخص یا وصف خوف رینا کی رواج
 چھوڑنے کی اپنی گائی کا گوشت کھانا منع کرنے والوں کے خوف سے بڑا بڑا خداوند کریم اوسی
 اجریا ہوگا دیکھا گئے گا نواب دیکھا بڑا صورت پسینہ کا تھا بڑی انگلیں ورنہ
 سے زیادہ نہ اصرار کریں صورت میں متحق نواب ہو گئے بلکہ فی الجملہ نواب ہو گئے

دل میں رہنا ہو مگر زبان سے نہ قرار نہ کہنی طرح سے اپنی خواہش کا اظہار نہ ہو کہ صورت میں نہ ہو
 نواب ہو گا نہ تعاقب ہو گا یہ طرح سے نہ کہانی کی خواہش ہو جان کے کاش ہو گئے یہ رواج
 نکاح سے دلکار کرنا خلاف اظہار کرنا وہ صورت بزرگ کنکار ہو گئے خدا کی نزدیک بینی ہو گئے
 شرمنا ہو گئے۔ پس صورت باوجود رضا کی نکاح ناپا نہ کرنے کو شرافت کی علت سمجھی
 بلکہ حسن شرافت سمجھی شہوت کی صبر کا نواب بی شمار جانے بلکہ مثل نواب روزہ دہا جانے جیسے
 نکاح ناپا کیا جسے نکاح ناپا کہنا اور ناپا یعنی نظر دین میں یہ تو قریب سمجھی سمجھا اور قریب سمجھی اور
 جانے کہ اپنی شہوت کی غلبہ سے بھوکہ ہم کیا رہی خاندان کو یہ نام کیا اور کچھ جاننے ہو کہ نکاح نے

واکبر الودیع و نواب حضور خدام

رسم قدیم عربیہ اور عروج اہل اسلام اور عیت عاربا بھی اور ایک عاربا بھی
 میں رکھا دس ہفتام ہے اور گوشت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی بیویوں اور بیٹوں نے
 فقیر نکاح کر کے بایں محمدی کا حکام کیا دنیا اور آخرت میں نام کی اس صورت
 میں بزرگ کا قہر بی ایمان ہے اگر چہ ظاہر ہے مسند دین ہے جس معلوم ہوا
 کہ بیوہ صورت کو دوسری نکاح سے باز رکھنے کو بڑا عار بنا ضروری اگر چہ وہ باب
 بھائی کی سب سے دوسرا نکاح نہیں کر سکتی مجبوری اور اس پر لازم ہے کہ کہیں نہ
 عقد ناپا کیسے کیسے جوڑی بنو کی رواج کو چھوڑی اور اگر دوسری نکاح کو چھوڑی

تخت نہایت بیک کفر صریح لازم آگیا اور استغاثہ کا نتیجہ قیامت میں حشر کا تیسرا درجہ
ہے۔ فخرست کی مہبت اور ہر آفت ڈانڈنے سے خاصہ کا فریبنا تہیہ سے نہ سی فدی تہذیب
نفعہ کبریت کیا ہے قال ابن الھمام وقد کفر الحنفیۃ من وطب علی توک السنۃ
استخفا قاعا و لھنقا باسحا جویہ و جبہ سلمانوں کہہ کا دین کہتہ تہہ من کا فون کہتہ
امور کی تحسین عالمگیر اور کج اور اہل میں ہے و یکفر متحسین اہل کفر باہنور و جبہ مسلمانوں
طریق سے انکار کرنا تہہ دن کہ پادری کرنا اور نہ طریقیہ اختیار کرنا زبا دہ تر تعجب ہے کہ
جو لوگ بغیر زاد و بونکی دوسری تھاجون کہ عیب جانی ہیں اور وہ اور ہوں صر کی کھنی کوئی
مانتی کیونکر اپنی کو کھلے کو کھتی ہیں آفت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم سے بنی من اور
خداوت رواج کا حیدرنا شروع من کام انی و لا یھن سب جانی ہیں کہ نہی قہر
و ناموس حکام شرع پر باہنوں کے اتباع شریعت پر ناموس کا مدرجہ جو متبع نہ کہتے
اوسکی ناموس کا کیا اعتبار ہے لوگ جانتے ہیں حد شرع ضروری ہے۔ کھد مکتب اوسیں ہے
اور دوسرا بیجا شریفوں کے بیٹے معیوب ہے اور جب کوئی نکاح نانی نہ لے لے کھتا ہے اور
صلہ ہو جائے اپنی عزت کا خیال ہوتا ہے تھہ نہ لے لے غایت۔ انتہام کے نکاح نانی نہ لے
آفتوں میں بیان سے تھہ تھہ باب اول عیان ہے اگر کوئی حیدر کہہ را کسی بھی کہ ہو نکاح
در نہ بر راضی نہیں میرا کیا اختیار ہے تھہ نکاح نانی نہ لے لے تھہ عیار ہے اوسکی جو میں
کھنا چھٹی کہ راضی ہونے کا عالم اسے بر موقوف نہیں کہ کھری یا باز اور میں اپنا راد طائر
کری یا باب بھائی سے کھے تھہ جو کام کہ اپنی ہستون میں کری اور اوس کے نکاح
جانی ہو میں رفا ہے سمجھ نہا چھٹی کہ اوسکا نکاح نانی نہ لے لے تھہ اور اگر کوئی عیار
نکاح سے برادری کہ لوگ حیدر ہو چکی ہیں قریب خفا ہو چکی ہیں اوسکا نکاح

یہ ہے کہ حکم خدا کے بجا لانے میں کسی گوارا ہے حکم شرع میں سوری جانے کے کیا چارے دو
 یہ ہے کہ دنیا کے معاملے میں اہل برادر میں کس فائدہ ہے جو اپنے ترک کر دیتے ہیں
 خدا دہوتا ہے جو جب دنیا کے معاملے میں گرفتار دکھائے نہیں رہتا تو برادری کے ترک حال نہیں کرے
 حکم خدا کے بجا لانے میں مصداق کا خیال رکھنا ہے کہ جس کو کئی میں گوارا ہے سب میں
 یہ ہے کہ جب معلوم ہے کہ اگر برادر سے یادوں کو خفا ہو جائیگی برادر سے جو کچھ ہے جو چاہے
 ارتباط کریں تاہم خفا کر سکیں برادر کے حکم میں خوش کر سکیں اس نکاح کے اجراء میں گوارا ہے
 اور لوگوں کے برا کھنے کا خیال رکھنا ہے کہ ان کے جسے کئے ہیں برادر میں گوارا ہے جو کچھ ہے
 حکم شرع کے مقابلے میں بیکار میں محض لا بیغ اور یہ اعتبار ہے کہ بعض نادان جب سنتی ہیں کہ خدا
 میں ہے کہ جوڑ کے وہ اپنی رکیوں پر جان کر لیا خدا کی محفوضہ رہا کہ سنت میں محمود
 محفوظ رہا جانتی ہیں کہ معنی ہے اپنی رکیوں پر جان کر لیا خدا کی محفوضہ رہا کہ سنت میں محمود
 احسان ہے جو موجب شرع کے علم ہے گوارا ہے ہاں ہندون کے یہ سب میں گوارا ہے سچے کے گوارا ہے
 اور فاسق کی دن شرع کے یہودی کام لگی اور ختم کے یہودی جنت کا رستہ دیکھائی گئے طرف ہے
 کہ بعضی کھتے ہیں کہ یہ حکم ہے باہر ہے قرآن ہے اب لکھتے ہیں اصل یہ ہے کہ جو کچھ حکم اوکئی راہ کی طرف
 اسلئے جا رہی ہیں کہ کوئی تقریر بنائی اور اسی خلاف شرع ہو گئی اب اس جواب میں سمجھنا چاہئے
 کہ اگر کوئی یہ نازی فرصت نہ کر کو نہیں چاہتا اگر عہد و تہذیب قرآن کے آیت متن در بارہ نماز
 سنائیں اور حدیثیں سر باری میں بڑھ کر سمجھیں پس اگر وہ بی نازی کھتے کہ حکم خدا ہے
 بڑا ناواقف ہے کہ محض یہ ایمان ہے جو کہ جو یہ نکاح کے یہ ہیں سب روٹی
 کیفیت کے چکی اب پانچ صورتیں ہیں جو کہ اس کی صورتیں ہیں اور کچھ کسبیں لکھی مذکور ہونے ہیں
 پہلی صورت شرع کی موقت اور خود کی فاسق کی ملی اپنی نکاح کی خود شرع ہے رزاق

ہوئے کہ تھوڑا ہوا دردِ اسیم ہے کہ اڑکی ترک پر ہرگز اصرار نہ ہوگا عابدہ فی کھا کہ حق کھنی میں کھب
 جب چین شہر عابدہ کا کسب طور پر بھین سب وہ گیکھ لٹ میں ایک رات آتش شہوت کو شہال ہوا کہ
 ٹھین عجب حال ہوا زنا کے خوش ہوئی جان کے کاش ہوئی بھلی دل کو بھمایا کہ کھنہ کیرے خداوندیم
 عالم غیب سے شریفون کے لئے بکھ ایک عالم میں عجب کچھ خیال غم ہے رسکا بڑا کجام ہے ہر دل نے
 نہ مانا اس کھانے کو گزشتہ عین کب قوت نہ ہوئی کہ اور ہی شہال ہوا زنا کا زیادہ تر خیال ہوا کھو
 سو جا کر ایسے آدمی کے ساتھ زنا کی کہ کچھ حال کسی کے نہ کھی عیب چھپا رہی طنت از بام نہ کوئی
 بدنام نہ عزم ہوا کہ کچھ چھپائیں جو درد تو یہ پڑے کسی کے زنا کی ہی دل کا حوصلہ کال بھی کچھ
 کہیں کھلے گا راز چھپا رکھیں انھوں کو بھی کہ اور دیندی تک گئی بھونا موس کا خیال آنا
 تمام بدن خوف ہوا پاؤں ہرایا لا حول بڑھ کر کوٹھی پر آئی تھوڑا کھنہ کیرے یہ کھانے کھانے
 اویسے کیس کا خیال ہوا شوق وصال ہوا دل کو اضطراب ہوا ضررِ ظہر کا بچان ہوا سمجھنا
 اس عورت عرو زنا کرے یہ نیل مقصود مگر تہ بہرے یہاں سے شوق میں کوئی ہے اور تر بھین کر
 بھونا موس کا لحاظ ہوا طبیعت کھری تھوڑا کھو کر کوٹھی پر آئی کچھ دیر کے بعد بھوش شہوت کو شہال
 اویسے کیس کا خیال ہوا کچھ بھی کہ طبیعت کا رنگ آؤد کورہاں نے پورے دیکھی آہستہ
 کہ رنگ لانی ہے کٹر محرم کا موند کھنہ کے عین اس خیالی کے کوٹھی کا دروازہ بند کر کے قفل لگایا
 کھنہ کو باہر بھینکے دل نے فوراً ہائیں نہا موس نے عورت کے پھر سے ٹوٹنی تہ بابا خداوند کرم
 فی بجایا جسے یہی سچوں رہا جب سونے کے لئے کوٹھی پر جانے در درزہ بند کر کے قفل لگائے
 کھنہ کو باہر بھینکے نا کہ اگر شہوت کو شہال ہوگا زونا محال ہوگا انھوں سے عیب کا ردِ محال
 سب سے پورے عورتوں کا یہ حال ہونا ہوگا جس شہوت کا شہال ہونا ہوگا تھوڑا عیب نہیں
 کہ عین عورتیں گناہ کیرے کے مرتکب ہونے میں زنا کرنے میں اپنی عزت کھوئے ہوں

تنگوٹ کو لازم ہے کہ جب کبھی نہ ہو اس کا فکدہ الخراج اور نہ ہی من رسم و رواج برادری کو دخل نہ دے
اور نہ ہی اولاد کے عزت ہو گئے موجب از دنیا و امت ہو گئی حدیث میں ہے توفیوا الودق والود
قانی اباحی بکرم الامم جلت علیہم السلام میں مہینہ سب پنجہ ناخن نہ کرے رسم جاری کوئی نہ کرے
نہیں چھٹا نکاح کرنے والوں کو کشتن ذیل اور بی وفائی نہیں چھٹا گوشت و آتش میں بیہوش نہ کرے صراط مستقیم
کی ہدایت فرماتے رہے لیکن بالذکر عورتوں نے ہانا اگر زمین کی طرح اسی زمین اور کبھی دس نے حدیث
سمجھا عیب جانا حال نہ بسبب رواج کے کئے وہی ہے کفر لازم آتا ہے جب تک عیشم کے تھیں بطور
مذہب از خود داری خیر تعالٰیٰ میں آتا ہے حدیث الخراج نہ کرے عیب جانی کو سنت کا تحفظ نہ دے
اور سنت کے استخفاف کو کفر صریح حد لازم ہے حدیث میں حدیث کی استخفاف سے سلمان مرتد ہے
کافروں کے زعمیہ میں داخل ہونا ہے بیمار کسی ماسد ہوتا ہے جیسا کہ بعض شیخاں حدیث سننے
میں حدیث مقصد سمجھ کر چھوٹے ہیں عین طیش کھا کر طریق استخفاف یوں زبان پر آتے ہیں کہ ایسا
ایسی حدیثیں معنی بھت سنیں آؤں گی یہی حدیث کی کتابیں کہتے ہیں دیکھی ہیں مجمع الزوائد میں ہے
ی من استخف بسنة اوحدیث من احاد مینہ عنیدہ الصلوة والسلام
اور حدیث مینہ متواتر اوقال سمعنا کثیرا بطریق الاستخفاف کفر
یعنی اخصوص اس قسم کے سنت کے ریکارڈ میں کفر صریح لازم آتا ہے اس مسئلے کے اثبات کے لئے
مجمع الزوائد کے عبارت آتا ہے رجل قال اخو احلق راسک وقلہ اظفارک
فان هذہ سنة فقال لا افعل وان کان سنة فھذا کفر لانہ قال
حلی بسبیل الہ نکارہ والترد وکذا فی سائر السنن خصوصاً فی سنة
ھی معروفہ ونبوتھا بالتواتر کالتواتر کونہی جب ہر مومن نے اسے
ناخن کترانے کے ریکارڈ سے کفر لازم آتا ہے اور موروں کے ریکارڈ سے کافروں کے ریکارڈ سے

نہت رہو جاتی ہے نہ کیستامی بدنامی ہو جاتی ہے اور نکاح نانی کی سبب بانی
 کا سبب بھی ہے کہ مسلمانوں کو نہ دستاویز نہ دوسری صیت رہتی ہے نہ تہ
 میں آمد و رفت کثرت رہتی ہے نہ شادیوں میں لطیف نوید شوگر گھر جاتی ہیں
 نہ وہ مسلمان کی گھر آتی ہیں اور نہ وہ اپنی عورتوں کی دوسری نکاح کرتے پر نکاح نہ
 کرتی ہیں اپنی اس ظلم صریح پر عورتی میں مسلمانوں کی کھتی ہیں کہ نکاح نانی
 کرنے میں سراپا بی جانی ہے اس مقدمی میں بندوں کی حویلی بن آئی ہے
 نہ دون کی مدنی میں دوسرا نکاح کرنا برا ہے صاف صاف نہت استرون
 میں نکھا ہے آنحضرتؐ مسلمانوں کو ارنکی صحت کا اثر ہوا طریقہ جو
 ہے انکار سرسیر ہوا نہ دون کا طریقہ پسند آیا مسلمانوں کی طریقہ
 کو محبوب ٹھہرا یا اور عجب نہ سمجھا کہ نکاح نانی ہے عورتوں کو باز رکھنا
 جزو ظلم صریح ہے سرراپا فتنہ جہنم ہے عورتوں کی شہوت مردوں کے
 شہوت سے نہتاً وی جھڑا ہوتی ہے پھر مردوں کو دوسری شادی
 نکاح نانی میں اور عورتوں کی مکرانی میں صاف ظلم کی نسبت اسکی طرف جان بولتے
 صی قطع نظر اسکی نکاح نانی کی فائدہ ہی ہے عین دراز لوگ جہنم میں لودھم
 بخشی سے باز آئیں فائدہ نکاح نانی پہنچا کہ نکاح نانی نص قرآنی کسی نامہ سے نہت استرون

اسکے مذکورہ جو حال نکاح نانہ کر نے میں اتباع قرآن کی ہے اور کچھ مدت ایمان کی ہے دوسرے
 حدیث میں لکھی ہوئی ناکیدہ تاخیر کرنے کے باعث ہے اہتمام عید پر اور خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ازواج اور
 بنات کی دوسری نکاح ہوئی آپ کی اہل بیت اور صحابہ نے دوسری سیری نکاح کر کے بعد بعض ازواج کا
 دوسرا نکاح ہوا خود قرآن شریف سے ہو یہ قلمی قضیہ مزید مستحکم و بڑھا کھائے یہ مضمون ہے
 تیسرے فائدہ نکاح نانہ سنت اہل سنت اور بنات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اس سے خوب آگاہ ہے
 اس کا فائدہ یہ ہے اس کا اہتمام ضروری ہے جو سن کر کہ برآمد ایک کرشمہ دو کار مثل مندرجہ
 لذائذ نف کے حصول میں بے پاک رہی رہا اور دواہی زمانہ کے انشاء سے پاک رہی
 نکاح نانہ کے ہونے سے بڑا بڑا گناہ ہونے میں کثرت زنا وغیرہ سے بوجہ عورتوں کے نامہ اعمال سے بچے
 اگر زنا سے محفوظ رہیں چھٹی ہے دیکھا حرمہ نکاح میں اپنی سہیلی بدو میں ملتی تھی جو
 عورتیں خیالات میں کفر دامگیر رہی ہیں یہ نکاح عورتوں سے زیادہ تر میں اس پر تھی میں اس
 کہ بچہ نازا مودہ کا رہیں کورہ گرگ سے نہ بچے محرم اس میں دو شخص شہر و گناہ سنو رہی کہ جب
 کیسے عورت کا شوہر مر جائے عورتوں کے منوری سے کہ عورت کو خفیہ بدیہ میں آتے ہیں حمل نہ کر کے
 میں تاکہ لوگوں کے نزدیک وہ حمل کسی شوہر کا فریبانی ہوئی تھیں کثرت زنا کا نام زیادہ پرانی
 خود باتہ نکاح نانہ کر نے سے کیا گیا گناہ ہونے میں شرفا ست کے ترک سے اپنی عزت سی ماہ
 دہونے میں اس سے ایک عیب و صغیفہ نے اپنی انتقال کی دوجا ر و رستا نامی برادری کی حدود
 کو بڑا اور بطور میت یوں فرمایا کہ ہم غنیمت سے مرے میں دوجا ر و رستا میں اس درنا پاؤں
 سو کرتے ہیں ایک امر عورتوں کا طریقہ اگر نکاح کی امثال کا عہد کرو ہم کہیں اور کہیں
 آج تک اس مقدس میں سکوت کیا اب بھی جب میں سب نے متفق ہو کر کہا کہ اب بزرگ میں
 ایک اہل علم و کمال کو یہ منظر ہے جو کہ نکاح اس کا امثال ضرور خدا کو گناہ دیکھی کر نے میں

کہ کثرت زنا سے بچنے کا
 سب سے بہتر وقت ہے قرآن مجید

نہ جہا عید بن زید من بنی کوثر فولدت لہ امر ایمن

نہ جہا بعدہ خرید بن حارثہ موس رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم کا بھی مصعب بن عمیر سے

جامع الامم و النبی

سبح ہو اٹھا لکھ کی طلحہ بن عبید اللہ سی ہو جمع الاول بن سبھ کانت تحت

مصعب بن عمیر فتمثل عنہما یومہ واحد فتنو جہا طلحہ بن عبد اللہ

جانا جائی کہ جس طرح ہر ایک وہ کو کھانی پینی جاگئے

سونی کی طرف میدان ہوتا ہی اسی لٹی آدمی کھاتا ہی بیتا ہی جاگتا ہی سوتا ہی

اور اگر چند روز کسی سب سے کھانی پینی یا جاگنی یا سونی کا اتفاق نہ ہوتا ہی بیقرار رہتا

کس طرح کا انتظار ہوتا ہی خصوصاً یہ کہ جاں میں بھت بی تاب سوتا ہی کھانت

امغرباب سوتا ہی بھی شہوت کی کفیت ہے یک ان ہر ایک وہ کی مصعب ہی خصوصاً

جب چند روز جہا کی نوبت نہیں آتی ہی تسبوت کیا کہ رنگ رانی ہی جن مرد

کی بور و نہیں یہ ادنی لٹی آفت ہی تیرہ روزوں کے لٹی قیامت ہی شیطاں

کہ ایسی وقت میں خوب موقع ملتا ہی کیا کیا دور کی سو جانا ہے ایسے

وقت میں اگر زنا یا دوسرے دل میں ڈالی کیا دور ہے پھر سدا تون کو حفظ نامور

میں نہ ہے قطع نظر گناہ کی زنا سے مستثنیٰ ہے شرفا کی سبکدوش بر

[illegible]

۱۔ جامع اصول فقہ

نکاح زیدی کے خردی بنو قاتلین سے ہے مکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر تھا
 من زید بن حارثہ فکنت عنده مددۃ و التي الله في قلبه كراحتها فجام
 يشكو حاله صلى الله عليه وسلم فقال له امك عليك زوجك و
 اتق الله فنزلت وتخفي في نفسك ما الله مبذوب اليه اي عليك يا لوی بانه
 سيطر لها و انك تزوجها فتطلقها لکراهة طاعتها عليها لئلا
 فلما انقضت عدتها منه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لزيد بن
 حارثة اذهب فاكرني لها قال قد عبت اليها فخرجت ظهري الى الباب من
 مزید و عمره حتى لا يراه فقالت يا ترين عبت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم بذكرک قالت ما كنت لاحد من شئت حتى او امر دبی عرجل
 فقامت الى محمد لها فانزل الله فلما قضی زيد منها وطرا ووجناها انهي
 اسم الامومين بن زینب بنت جابر بن عبد الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 و جبکہ امیر بن ماری کے خانی بے چل نہ بنے او کو عربہ عا دیا یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے اوسنی نکاح کا جواب دینے میں ہے فکانت تحت عبد الله بن جابر فی قول
 ابی شهاب قل عنہ ویرا حید فتزوجها رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و سیدہ بنت جابر بن عبد الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 سیدہ نکاح ہوا طلحہ بن جابر کی نوبت آیا ابودرم بن عبد الجبار کے نکاح ہوا
 بہر جب انکی حیات کا رشتہ بڑا آدو عالم فانہ جہونا خداوند کریم نے انکو عربہ عا دیا
 یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اسے نکاح کیا جو صحابہ میں سے ہے کانت تحت مسعود بن
 عمر الشقی فی الجاہلیۃ فتزوجها ابو سہر بن عبد العزیز

امیر بن ماری کے نکاح

امام الامول میں

۱ تو فی عنہا فترو و جہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ائمہ المؤمنین جو رہے
 نہت کو نہ سمجھیں گا یہی مسافح سی نکاح ہوا اھ بھر یہ یہ سہم بن ثابت بن قیس کے پڑن ۲ مہربان نہت میں ۱
 ثابت بن انطو مکات کا جو وہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آئے اور بن زبان پر لائیں
 یا رسول اللہ گو اپنی کیفیت آپس میں بیان بھٹیں کہ سرگشت عبا نہی کج کیوں آپس میں بھٹیں گویا بات چیں
 ہم ثابت بن قیس کے سہم پڑی اور اپنی نفس پر مکات قبول کیے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے
 مقدمی میں حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے برابر ایسا عرض حال کریں آپس میں فرمایا کہ ہم بھٹو ایسی بات بناتے ہیں کہ اگر
 میری رائے خیر گزیر نہ سکتی تو نہ رو رہو ہر طرح رنج و غم تیری دل سے دور ہو ائمہ المؤمنین جو رہے
 کھا یا رسول اللہ فرمائی وہ کون طریقہ صیبتی آپس میں فرمایا وہ بھیجے کہ ہم میری کیفیت کا بیان ثابت ۲ کتابت ۲
 کو دین آؤ کہتی نکاح کرن جو رہے نہ کھا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا کہ ہر اھ بھٹو کہہ کر کہ یہ کتابت ۲ زرقا نہیں ہے ۲
 بھر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے ثابت بن قیس جو یہ کو طلب کیا ثابت بن قیس ہی ایک یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کتابت کامل ادا کر کے جو رہے کو آزاد کیا اور بھر
 نکاح سے اپنی دل کو شا دیا مہربان نہت میں مکات تحت نفع و کامتہ قد وقعت
 فی سہم ثابت بن قیس بن شماس الا بھٹو میری نکاتہ علی نفسہا نہ
 جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لہم فقامت بآمرہ من اللہ اما جو
 بنت الحوت و کان من امری ما لا یخفی علیک و وقعت فی سہم ثابت بن
 قیس بن شماس و ابی کا ثبت نفی و ثبت اسألت فی کتابتی فقال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فمیل لک انی اھو خیر فقامت و ما ہو
 رسول اللہ قال علی کتابتک و اتزوجک قالت قد فعلت
 ہر کتابت میں ہر قاری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے ثابت بن قیس فطمہا منہ فقال ثابت بن قیس

جامع الاصول میں ہے کہ انت تحت عبید اللہ بن جحش فولدت له حبیة فکنت
 بها من هاجر بها عبید اللہ الی ارض الحبشة اجمرة اثنانین ثم قنصر و اریته
 عن الاسلام و مات هناك و ثبت امر حبیة علی راسہ و تبرک الی
 من علی عنہا رفقہ انہا کانت تحت عبید اللہ بن جحش فمات بایمن الحبشة فوجها
 للنجاشی مرجمہ اللہ من النبی صلی اللہ علیہ وسلم و امہا اربعۃ یعرف
 و ہر و بعث بها المید مع نضر جیل بن حسہ فقبل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اخو حبیہ ابو داؤد و انشائی

کا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے زید بن حارثہ سے نکاح کیا جب مدت باہم اختلاط رہا لیکن حضرت
 زینب حضرت زید کو قبضہ تھیں تھیں اور زینب کو نسب میں اثر نہ پہنچی تھیں اسکی حضرت زید کے باطن
 مکدر ہوئی حضور میں سرور کائنات کے زینب کے شکاوت کے آپ نے فرمایا کہ اپنی زوجہ کو اپنی سہیلی
 خدا سے ڈرو پھر حضرت جبریل علیہ السلام آئے و تخفی فی شک ما اللہ مبدا بہ لانی
 یعنی اللہ تعالیٰ نے وحی سے آپ کو کہہ دیا کہ تم نے اوصاف صفت اسکی غنیمت کے کہ زید زینب کو طلاق دیگی
 اور آپ اوستی نکاح کرے گی تم جو زید نے طلاق دیا حضور زینب سے کنارہ دار نہ بنو گے یہاں
 گندی آپنی زید بن حارثہ سے فرمایا کہ تم زینب کی پاس جاؤ اور ہماری نکاح کا پیغام
 اون تک بھیجو جاؤ زید فرماتے ہیں کہ میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا بھیجا ہوا زینب کے
 گھر گیا اور بقیہ کی احتیاط کے بہت دور وزی کے طرف کر کے گیا کہ ای زینب زید تبرک کر آیا
 اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا پیغام لا جا زینب نے کہا کہ جب تک ہم تنہا را حدی نہ لے
 سے بڑھیں گی لایا نعم کھنگی کچھ عید اپنی سجد میں گئیں اور ہماری کے واسطے نماز میں
 ہو میں اللہ تعالیٰ نے آہ فلما قضی زید و انھا و طرنا و جاکھا نازل کے ہوئے ہیں

دو رنگ دودہ پیدا ہونے کا اقرار کیا گیا تھا جس میں کیونکر نکاح ہو گیا ہو جبکہ
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے عقبہ نے اس پر ایسے سے کنارہ کیا عقبہ کے لیے بے خطر ہے نکاح
 کر دیا تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ازواج کے نکاح نہ کیا گیا اور کسی باب نہ ہو گیا
 بعد رفع اذانم کے پڑھے ہوئے عبارت کتاب مکتوب ہوئے تھے مگر خداوند فرما دیا کہ اس پر چون و چرا
 نہ بن پر نہیں ہے کہ کہنے میں لفظ شرافت نہ ہو نہ ہی بنا پس اس کے لیے نہ ہو نہ ہی شرف
 شرافت ہے بلکہ باب ۱۰۰۰ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بیویوں کے بعد میں اختلاف ہے لیکن اگر اس میں

گیا رہ ہونا بلا خلاف ہے تو اس میں یہ لفظ شرف علیہ السلام ایک ہی قسم کا ہے
 اگرچہ کچھ کو ای حنفوت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کے کتبہ خود دوسری نکاح کے نوبت آئی اور کسی کو
 تیسری نکاح کے نوبت آئی تھو اگر دوسرا نکاح معیوب ہونا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ہرگز اس طرف قائل نہ ہوتے اور حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا پر حضرت صدیقہ کبریٰ رضی اللہ عنہا کے
 فضیلت کے کوئی محدثین قائل نہ ہوتے اب بھوڑا رسالہ احوال ازواج مطہرات کے نکاح تانے
 کا بیان کرتا ہوں اور اس کی بعد نیات اور اہل بیت اور بعض صحابہ کی نکاح ہونے کا حال
 لکھتا ہوں تا کہ کوئی غلطی نہ ہو بلکہ دلیل قطعی اور سلیط کا شہدہ باقی نہ رہے
 کہ نکاح پہلی بیوہ یا نہ بنائے ہوئے سے ہوا تھا بعد اس کی عتیق بن عائشہ مخزومی سے ہوا
 بعد اس کی سے اور عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے نکاح کے نوبت آئی اور حضرت صدیقہ کبریٰ نے یہ
 نعمت عظمیٰ پائی تو اس پر نہ غیہ میں ہے و کائنات تحت اہل ہالہ البناش این
 فرد اسماء فولدت لہ صمدان و صمدانہ و ہما ذکوان ثم تزوج صحابہ
 بن عائشہ المخزومی فولدت لہ صمدانہ مجاریۃ اسمہا ہند
 البیہوت سے ہوا ہے اس کے بعد اس کی چار بیویاں رہیں

کستی

۶ مرتبہ میں ہے

یہ نسخہ از حدیث صحیحہ ہے اور اس میں کتبہ عائشہ
 و فاطمہ کبریٰ بن محمد بن ابی بکر بن عبد اللہ بن ابی
 جراح ان صول نے احادیث اور اس میں
 نسخہ دارم ہے

یہ نسخہ از حدیث صحیحہ ہے اور اس میں کتبہ عائشہ
 و فاطمہ کبریٰ بن محمد بن ابی بکر بن عبد اللہ بن ابی
 جراح ان صول نے احادیث اور اس میں
 نسخہ دارم ہے

لھا لھو، شینے ای سی تین جہڑون میں ناخیر نکرو، بیک بندھیں جسداوسکا وقت ای دیکر
 سربا ری کہ نماز میں جھگڑائی ہو، نہایت جب وقت اوسکا آئی شیری بیوہ عورت کے نکاح میں جب کہ
 مرد اوسکی نکاح کے قابل یا نہیں اس حدیث سے صحت معلوم ہوتا ہے کہ جب بیوہ عورت کے لئے
 کھو یا جائی اور کوئی شخص اوسکی نکاح کی دلائل دے دے آئی ہرگز اوسکی نکاح میں ناخیر نکرو فوراً
 نکاح اوسکا اوس کے کرد و تہجد اگر نکاح عیب ہوتا ہرگز آب تا کہ نہ فرمانے یہ کچھ احتیاط عزیمت دینا ہے
 تکلیف منع کرتے تو گون کو باز رکھنے حقیقت ہے کہ بعض لوگ عفت میں بڑھتے اور بعض چلتے
 بڑاڑی ہیں اپنی شرافت پر مرنے میں اوسے سمجھ کر بیوہ عورت کا نکاح نہیں کرنے
 دوستو فرما گئے جو کچھ کہو، جان، دل سے دوسکو تم کرو قبول، وحی حیاتی
 ہر فرمانے ہی آب سب مطابق اوسکی بتلانے ہے آب، بیوہ کا نکاح اگر کھو گئے
 بہرگز توجہ نہیں ناخیر نہ، غم نکاح اوسکا کہے سے گر کر وقت نہ دے، وہ جس ایک لکھو
 علم میں نہ چھوڑتے، علم میں نہ چھوڑتے، ایک عالم گرد اوسکی ہوسے
 حیلہ جیو نہ ہوئی گردش، نفع ایک عالم کو پوچھا یا کری، یوں کہ باتیں وہ بتا کر
 متبر اصول میں ہے و عنہ، ان عمر رضہ قال، قیام امرءة فقدت روحا
 فلم تدبر این، فانھا تنتظر اربع سنین ثم تقعد اربعۃ اشھر
 و عشرۃ، ثم تحل اخراجہ، مالک، ابن النبی یہ مروی ہے کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ
 نے فرمایا کہ جس عورت کا نور منقود ہو جائی اور وہ عورت کسی طرح اوسکا تباہ بائی ہرگز
 میں بچا بھی کہ جابر برس تک انتظار کری، پھر اگر سوہ کانت ان تہا جابر بنیادیں دن عدت
 ختم ہوئی، پھر جس کے جاحی نکاح کری، پھر اگر نکاح نانی دیت نہ تو حضرت عمر رضی اللہ عنہ
 غم نہ تحل کیوں ارشاد فرماتے اسے عورتوں کو بابت نکاح نہ مانے گا، خود کہوں سناتے نہیں

گوچہ حدیث امام مالک کی مذہب کی مطابق ہے لیکن حنفیہ کا بھی بہت مقصد میں اپنی قول پر فتویٰ ہے
 حنفیہ بزازہ میں لکھا ہے اور بعض فقہاء کی بھی راہی ہے کہ امام مالک کی کتاب کے مطابق فتویٰ نہ دین
 بلکہ اوس عورت کو فاسی مالکی کی پاس بھیجیں تا وہ امام مالک کی فتویٰ سے فتویٰ دی یا اسی دوسرا
 نکاح کرنے میں اختیار کریں لیکن رد المحتار میں ہے کہ جب مفتی مالکی نہ ہو خود حنفی موافق مدہم
 ایسی نکاح کرے جو ہر کا فتویٰ دی یا جو فقہ میں ہے قال فی الذی تری فی الفتویٰ فی ہذا
 علی قول مالک قال الزاہدی کان بعض اصحابنا یفتون بہ للضرورة
 واعتزضہ فی النہی وغیرہ بانہ اذا عی الی الا فتاء بمذہب الغیر
 لا مکان الترافع الی مالکی بحکم بمذہبہ و علی ذلک مشی بن وہبان
 فی منظومہ ہناک لکن قد منا ان الکلام عند تحقق الخلاف سار
 حیث امر یوجد مالکی بحکم بہ صحیح بخاری میں ہے عن عتبہ بن اجماع
 انہ تزوج ابنتہ لابی انا ب بن غریب فانتہ امرعہ فقالت انی
 ارضعت عفتہ و النی تزوج بها فقال عفتہ ما علم انک ارضعتنی
 فزکب انی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة قال فقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیف قد قیل فقا رثا عفتہ و نکحت
 ذو جاً آخر اسمہ طریب عقبہ بن عارت سے روایت ہے کہ انہوں نے ابی انا ب
 بن عتبہ سے نکاح کیا تب ایک عورت آئی آؤنے عجب عفتہ بنی عقبہ اور عقبہ
 کے بے کو اپنا رودہ پیدا نام بیان کیا عقبہ نے انہیں سے بیان کیا عقبہ کے
 مسئلے کے تنقیح کے لئے مدینہ میں آئی اور جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس
 تشریف لائی اور آپ سے مسئلے میں سوال کیا آپ نے یوں جواب دیا کہ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِكَ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ وَاسِعًا عَلِيمًا

بسیارہ دواندوں کو اپنی اندر اور جو نیک ہوں تمہاری غلام اور نہ باندہ ہوں اگر وہی مجلس ہو مگر
اللہ اور کو غنی کرے گا اپنی فضل سے اور اللہ سہی و لای حق کو چاہے نہ اس امت میں نکاح نہ دے

کے لئے صفیہ امہ کا غریب احصام کے لئے ارشاد فرمایا اور غنا کے وعدے سے غریبوں کے دل بہت دفر
سہ فقر سے اپنی جو پریشان ہوئے تنگدستی سے اس پر حیران ہوئے حال و سبب او کی بات ہو

پس او کی سوئی یاس ہوئے باؤں میں رنج و غم کے نور بخیر امتیہ خانے میں موالم کے سر
گر کر کجا نکاح نہ دے کوئے وہ غنی فضل حق سے بیشک ہوئے دور ہو جائی رنج و غم او کی سے

ہر طرح ہو جد الم او کی سے فقر و فاقی سے وہ نہ ہو دیگر غم و اندوہ میں رہی نہ اس پر
فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ

أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا
تیسرے پر جب زید نام کر چکا دوس صورت سے اپنی عرض صحتی دہر
نکاح میں دی تا شہری سب مسلمان کو گناہ نکاح کر دیا جو روں سے اپنی مالکوں کے سب دتی

تمام کرین اویسے اپنی عرض آدہ رہے کہ مکمل کرنا نشان نزول کر آئے کا چھوڑے کہ حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم نے جب حضرت زید کو بیکار کیا اور حضرت زینب اپنی بیوی کے بیٹی کا نام
اوسنی کر دیا میان یہ یہ میں موافقت کے صورت نظر نہ آئی بلکہ کسی عدم موافقت کی حالت
کی صورت دیکھائی حضرت زید کی طلاق دیا یہ یہ سے کنار کیا اور جو کہ عرب میں شہری
بکے یہ یہ سے نکاح حرام تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو حضرت زینب سے نکاح کر لینا
تامل مواست حق تعالیٰ حل شانہ نی بھارت مازل کے اور حضرت زینب کو آنحضرت م

ہم نے اس میں سے ایک اور چیز لکھی ہے
نکاح سے پہلے اور بعد از نکاح
دور و قریب کا ایک اور وجہ
زینب زید سے نکاح
سبب حضرت زینب کی

کی نکاح میں دی پھر تو اس کی توفیق سے وہ طریقہ سرب کا چھوٹ گیا اور قاعدہ جہاد کا
 ٹوٹ گیا۔ اور کیا اللہ کے فضل و عین کے تقدیر سے دنیا پر ہے کھینچنے عام ہے
 ہے غضب حکو کو، اس لیے حد تک کہتی ہو تم ایک کو عزم
 رَبُّهُ إِنَّ مَالِكًا أَنْ يَبْدِلَهُ أَثَرًا وَاجِبًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مَعْنِي مَنَاتٍ
 قَانِنَاتٍ تَأْتِيْنَ عَابِدَاتٍ مَسَاحَاتٍ تَبَاتٍ وَابْكَارًا
 ابھر اگر مبنی جہود دی تم سب کو اس کا رب یہ بی من دی اس کو عزم تم سے بھتر حکم بردارین
 کہتیا ان نمازون میں کھڑی ہو تیا، تو بہ کرتیاں سب گئی بجا لاتیاں روزہ دریا بیان اور
 کواریاں نشان نزول اس آیکام ہے کہ جب حق قاری جل شانہ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو
 سب چند گفتگو کے بیون سے مولیٰ بایا تیاں غلطی از ورج مسطرات کو عتاب کیا کہ اگر
 تم لوگ سے رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کے اہل بیت میں بہنو تھی سو گئے حق کا چلن نہ اور تم کو
 بھتر بیان عنایت کری گا اور تم لوگوں کے عزم مسلمان باادب تائبہ عابدہ امہ نکاحی اور
 بی نکاحی بیان دلجا پھر اگر نکاح نہ کرے محبوب ہو باحق کا چلن نہ کہ اپنی محبوب کے لیے کیوں
 مردوب ہونا چھو دیکھو ثبات اومش میں مذکور ہے کہ خیر امکن کے توبہ اور ابکارا
 کے قبل مسطور ہے مسلمات و مومنات و قانات و تابات و عابدات و سادات
 موصفت یہ ہیں تو لفظ ثبات کیوں نہ ہو لگا صفت ای صافات ہے نہ بہت جو نکاح
 نانی کے بہت ہیں گرائیں سالی میں کہوں کتاب دراز سو چائی پھر یہی دریا کوزی میں سار
 اسلئے ان چند احادیث پر گفتگو کرنا ہوں مسکریں عاجظہ و مائیں اور امینی انکار سے باز
 آئیں مشکوٰۃ شریف میں ہے فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے یا علی ثلث لا توخون
 الجاذا اذا حضرت و الصلوة اذا جاءت و الا یمر اذا و حیات

وہ جسکے جہتِ باطن و بیعیسی سے اقتدا یار دکر قرآن کے پس منہٹ پھر ایمان کے پتہ افشا

قرآن کے جس مومن نے کیا ہے جنت ہے جنتی ہے جنتی ہے جسکو اطلہ حق نے کانا پھردہ اطلہ کیوں

نہ ہو گا دلا تم سے جب لا لَعْنَةُ اَفْرَادِیَا مع کے باقی رہی اسمن تہا جو بھی پچھ کے

و امد بعلم و انتم لا تعلمون کے منافع یہ شمار ہوئی کے طرف اشارہ ہے پھر ہمارے وہاں کو وہاں تک کان

گزارا ہے اور قوت مدار کہ کو اوسکی درک کا کب ن بار اسی کے شخص نفس سمی کہ نجات مانے ہے سو ہے

بے شک اوسکا قول مردود ہے جس میں فرمائی خدا لا تعلمون دخل دنا اسمن ہے بے شک

جنور یا جو شخص کہی کہ مگر خوب معلوم ہی کہ اسمن مطاع نفع نہیں بلکہ سرور یا بفسا ہے بے شک

اوسکا قول مخالف قرآن ہے بلکہ وہ شخص درپردہ خباب باری کے علم کو گھٹاتا ہے اور اوسکی علم

اپنی علم کو بڑھاتا ہے علم باری کو سمندر فرغ کر قطره اپنی علم کو اپنی جگہ

بلکہ اوسکو مھو ہے نور سمجھ اور اوسکو ذرہ ہے کثر سمجھ بلکہ نور اس بات کا کرے نہیں

جز خدا کی کوئی شے عالم نہیں مان جیسے کہ علم اپنے دی دیا ہے دنیا کا وہ عالم ہو گیا

دونو علموں میں نہ کچھ نسبت رہی یا در کھ بھ مات جو معنی کھے ہے یہ و انت

وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِثْلَ مَا يَدْعُونَ يَلْعَنُونَ اُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاٰثُونَ الَّذِيْنَ

اَرْبَعَةَ اَلْفِیْنَ وَاَسْفَرًا فَاِذَا اَبْعَثْنَا اَجْلَلْهُمْ فَلَاجِنَا حَ عَلَیْكُمْ فَمَا فَعَلْنَا

فِی الْفَلْحِیْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَللّٰهُ یَا عَمَلُونَ خَبِیْرٌ تَرْتَدُّ اَوْ رَجُوْهُ رَجَعُوْا

تم میں اور جو رجاوین نہ رہی انتظار کرو میں رہے جا رہی ہیں اور میں دن بھر

بے بچ جلیں اپنی عدت کو تم پر گزرتے ہیں جو وی اپنی حق میں کرم موافق دستور کے

کھینچتے کہ تمہاری کام کے خبر ہے حق تو الی حل نشا اس آیت میں فَلَاجِنَا حَ عَلَیْكُمْ

کا کھینچنا و فرما یا بیوہ مورتوں کو نکاح نہ کرنے کا عذر نہ سنایا پھر خدا کے کام میں دخل دیا

۷۷
۷۸
۷۹

۸۰

بے شک وہ جسکے جہتِ باطن و بیعیسی سے اقتدا یار دکر قرآن کے پس منہٹ پھر ایمان کے پتہ افشا

نادانی ہے اور نواح نانہ کو حرام سمجھنا محض منصفی پر ایمانی ہے جس میں ہر وقت حکم صحت
 کون فائل ہو اور کی حرمت کا حکم دینا خلاف قرآن کی ہے سر رہا خلاف ایمان کی ہے
 وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ قَوْلَ مَنْ مِّنْكُمْ وَبَدَّلُوا بِحَبْلٍ صَدَقَةً
 اَوْ زَوْا اِحْمَدُ مَتَا اِلَى الْحَوْلِ اَعْلَى اِخْرَاجِ قَانِ خَرْجِنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 فِيمَا فَعَلْنَ فِي الْفَحِشِّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اور جو دوسری میں
 مرد و دین اور چھوڑ جاوین اور تین وین کر دین اپنی عورت کی و وسطی خرج دینا ایک برکت نکل
 دنیا پر اگر نکل جاوین تو گناہ نہیں تم پر جبکہ کرین اپنی حق میں و نور کی بات اور اتذر برکت
 ہے حکمت و ان نشان نزول اس آیت کا ہے کہ حکیم بن حراث بنی جب مدینہ منورہ کا ارادہ کیا
 آوہ اور ماہ اب اور بی بی کو سہ دیا ان عرض جب مدینہ طیبہ کو پوچھی اہل آئی تھیں وفات ہے
 حضرت جبریل علیہ السلام آئی اور پھر آئی لای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے حکم خداوند تعالیٰ اور انکی مایہ
 اور اوہ دین مال تقسیم فرمایا آوئے بیہ کو کچھ نہ دوا یا تان ورنہ کو حکم کیا کہ ترک کرے اسکی زوجہ کو
 نفقہ دیکرین اور جو کچھ عدت وفات کیے اوائل ہدم میں ایک سال ہی حکم ہوا کہ ایک سال تک نفقہ دینی
 رہیں اور اوائل اسلام میں یہ حکم تھا کہ جب کوئی ایسی میں موت کی آثار دیکھی اپنی زوجہ کے حق میں
 وصیت کری کہ ایک سال ورثہ اسکی خیر گری کرن گے زکوٰۃ اسکی گھر سے نہ نکالیں اگر وہ
 اس مدت میں خود گھر کے کھلی اور بطریق شرع کیے بوسرا نواح کوی تدریج کچھ اسکی مختار نہیں
 آئندہ اسکی باز رکھی کہ یہ طرح اختیار نہیں ہے جو حق تعالیٰ چاہتا ہے بمقتضای عنایت کی ایام
 عدت کے ایک سال سے گھٹایا اور چار مہینے دس دن ٹھہرا رہا ہے یہ حکم شرع بیوہ کو عدت کی وسطی
 دس روز اور چار مہینے کر پختہ عدت میں وہ مجاز نہیں ہے نواح کی بات نہ اسکی
 بعد یا اسکو اختیار عدت کی بدشوق سے بیوہ کوی نواح کی جگہ تنگ و مایہ میں نہیں چھوڑا

کیا ہے جو کہ رفاہ کے لیے یہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئی اور اپنی کیفیت کو سنائی
 رفاہ رفاہ سی ہو اسے اسنی طلق دیا اور طلاق بان ہو عبد الرحمن بن زبیر سے نہایت
 علاج کیے آئی تھو اور اپنی کیفیت مثل ریشم کے کپڑے کی نظر آئی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو کچھ طبیعت پیدا
 آجینی تبسم فرمایا اور کھا کیا تو جہتی ہے کہ رفاہ کے طرف رجوع کری اور اس کی نگاہ میں سی دوسری
 کھانا یا رسول اللہ اپنا پی پی عیسیٰ اور پی پی ال کے تھاپی آئے فرمایا کچھ ممکن نہیں جب تک وہ تیری
 شہد کا عذر چکھی اور تو اس کی شہد کا عذر چکھی اور اس کی شہد کا عذر چکھی دوستو غایت نصاف
 سے کہو اس آیت میں غایت مذکور ہے حتیٰ تنکح زوجاً غیرہ مسلمہ بی اگر نکاح نازے دہت نہتا
 حتیٰ تنکح زوجاً غیرہ حق تعالیٰ جل شانہ ایشا و نفوانا اور زوج اول کی حالت کی غایت دوسری
 نکاح کرنا نہ ہوتا اور رفاہ کے لیے یہ عبد الرحمن بن زبیر کے ساتھ نکاح کرنے کے اجازت کہنے کے
 اور یہ باکانہ شکاٹ کا کلمہ حضور میں کب زبان پر لاتی ہے صاف ہی اس کے جتنا غموم
 دوستو غور سے آت دیکھو : لا تکل من مغایبک : اس کی آیت میں ہی غایت دیکھو :
 منہ وں پر کیسے ہے رحمت اس کی : پی پی ملک کے غایت دیکھو : دور ہو جائیگا شہد ال کے
 بھروسہ کے روایت دیکھو : اذ اطلقتم النساء فاعن حاکم
 فلا تعضلوهن ان یتکلمن ان یردن ارجھن اذا نزلن اضوا بینھم بالمعروف
 ذلک یوعظ بہ من کان منکم یؤمن باللہ و البوم الآخر ذلکم
 اذکی لکم و اطہر و اللہ یعلم و انتم لا تعلمون ترجمہ حبیب اللہ دی
 منی عورتوں کو بھر بھر چکین عدت تک تو اب نہ روکو کہ نکاح کر لین اپنی جاؤ۔ و کیا
 جب : امنی ہو جاؤ وین موافق دستور کی بھری نصیحت ملتی ہے اس کو جو کوئی تم میں اللہ پر
 یقین رکھتا ہے اور پہلی دن پر آرمیں سنو۔ زیادہ ہی تم کو اور سہراؤ اور اللہ جانتا ہے

اور تم بھین جاننی تھان نزول اس آٹ کا بھجھو کہ مغفل بن رہے اپنی بھین کا نکاح ایک
 شخص سے کیا آہستہ آہستہ روز کی طلاق دیا تب دیکھی عدت گزر گئی اس شخص نے بھجھو کو
 نکاح کے خواہش کی بھجھو مغفل بن رہا رہی اس شخص سے یوں کہا کہ تیرا مرتبہ بھینی اس کا تھے
 نکاح کیا تو نے اسے طلاق دیا اب بھجھو تجھی اس کی نکاح کے تمنا ہی آوری تو اس کی بھینی خوش کھائی
 قسم خدائی کہ اب ہم کہی اس کا نکاح تجھے نہ ملے گی آوری میں ان میں ہرگز ہرگز قدم نہ رکھتی آوری چون
 بھی بھینی تھی کہ کسے طرح اس کو نکاح ہو جائی آوری حال کے فیما بین کے خاطر کے کدورت نہ ہوئی
 تب یہ آٹ نازا ہوئی بھیان حرر حاصل ہوئی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے بھی اس کی نکاح کا حکم دیا
 ان لوگوں کا نشانہ مفقود کتا میں آیا خدا سے منہوات آٹ کا بھجھو کہ جب کوئی شخص اپنی بیوی
 کو طلاق دی اس عورت کو جا بھئی کرنا گذرے بین حیض یا بین بھینی کے دوسرا نکاح نہ کری آوری گذرے
 اس مدت کی کہ سب کو اس عورت کی نکاح ناپا کی منع کرنا اختیار بھینی بھجھو اگر اب کوئی شخص منع کری
 تو اس کا قول ہرگز نافع اعتبار نہیں اب اس آٹ میں شامل کرنا چاہی کہ اللہ تعالیٰ اولاد کو طلاق
 کا کہ اور مطلقاً اس کی برائی اور بھجھو مذکورہ کی جگہ کی طرح سے دوسری نکاح کرنے کے نزدیک ہے
 لوگوں کو حکم کیا کہ منع نہ کریں تب وہ کہ نکاح ناپا ہے باز نہ رکھیں دوسرے کہ جس وقت اس آٹ سے
 معلوم ہوا کہ بھجھو حکم اوت لوگوں کے واسطی سے جو خدا کی نصرت ہے صواب ایمان بھینی اس کے حکم
 کہ جو لوگ بعد جانتی اس حکم کے اس کی قبول کرنے کو اور عمل کرنے کو عار و ننگ سمجھیں وہ منافق
 ہیں ایمان بھینی نہ ہے نہ جہد کے دوسری نکاح کو بڑا پاک کرنے دے دھڑا بھجھو اس میں
 ذاکم آڑ کی لکھڑی اٹھ کر کھڑا دھڑا آڑنے کہ دوسرا نکاح کرنے سے شوق نہ رہنا وغیرہ کہ
 نہایت یہ حق بات کہ بھینی آہستہ آہستہ رہنے میں یہ بات کہ بھینی آہستہ آہستہ رہنے میں
 بھینی نہ رہے نہ ہو بلکہ کرنے والا نہ رہے اس کا عیب بھینی وہ خود مسک دینے

PER
MSS
297
WAK
M-144

بسم الله الرحمن الرحيم

مزار ہزار حمد خدا کو جس نے مطلقہ کو ابا حیات نکاح نانی کا خردہ سنایا بیوہ عورتوں کو دوسرا نکاح
مباح فرمایا فانکھو الا یا می ارشاد کیا اور انجینہم اللہ من فضیلہ سی نکاح رنی و لون کی دہنو
شاو کیا صدق بیوی کا مقام ہی سبحان اللہ کیا جان عام ہی سے اوکلی جان عام کی صدق بیوی
ایسی خالق کی نام کی صدق بیوی اور دکھ لکھ درود محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم چاہی مومنین
متبعین کو انکاح من سنتی کے لئے رت دی اور غیر متبعین کو فتنہ دغب عن سنتی فلیس
منی کے لئے رت کے تبیان اوکلی محبت مومنین عین ہر افعال اوکلی موانع شرع متین ہیں
بیوہ عورتوں کو نکاح کرنا اوکلی سنت ہی ہوگی اتباع میں ہر کردار ہی عزت ہی اور اوکلی آل و صحاب
بر جو عرب کے سردار بھی بیوہ نکاح کو گئی چھتہ بیوہ ہی حکیم جناب رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کا بیوہ نکاح کرنے میں خیر و خیر فرماتے اب کھائی حکیم وکیل احمد سکر پور
صانہ مدینہ شریعہ الصوری کہ چہ نکاح اس زنی کے شرعیہ جہالت میں بڑی صحت اسٹی ہو
عورتیں کے نکاح نانی کی باب میں نکاح کج بختی بر اڑی ہیں کوئی کھائی نکاح نانی محو
کوئی کھائی بشریفون کو اس کی احتراز خوب ہے کوئی کھائی نکاح نانی کرنا رذیل کے بیان

کوئی کھائی جو نکاح نانی کرتا ہے بچا نادان ہے کوئی کھائی نکاح نانی کی ہی کچھ مدد کا نہ نہیں فرما
 کوئی کھائی کہ کھین حدت میں قہی نہیں آیا کوئی کھائی کچھ حکم بنایا ہے کوئی کھائی مگر عالموں نے گڑبا ہے
 کچھ سبکی نکاحات حکم عدالت پر آؤ غنی حجت کا خیال ہو کھائی ان بیوقوف بکلیا حلیت ہے کچھ جان
 کا فہم ~~دوستان~~ ~~تجربہ~~ دل پر یہ آیا کہ ایک ساری میں چند آتین اور درشتین مثبت نکاح نانی کی لکھی
 جانیں تاکہ لوگ ایسی کلمات زبان پر نہ لائیں اور کچھ سمجھیں کہ کچھ مدد محض نے بنا رہیں حکم کی بجا رہے
 اور کہیں سوال اللہ علی اللہ علیہ وسلم اور انکی اصحاب رضی اللہ عنہم کی ازواج اور اہل بیت کے نکاح نانی کا
 احوال کنوڑ سو نا انکی لوگ کسی نکاح نانی کے عیب ہوئے کا شبہہ دور ہو اور چند حکایت مستقیم ہیں
 نکاح نانی کے فہم اور سستی کی احوال معلوم ہوں سستی کتب مستندہ سے اس ساری کو مستند کیا اور نام
 اسکا تشیید المیا فی النکاح الثانی رکبا جانا چاہی کہ چونکہ کچھ لوگ قرآن وحدیث سے نکاح نانی
 کی ثابت ہونی کی منکر ہیں اور اسلاف کی نثری پرصر اور وراج کو دست آور بنانی ہیں اور نہایت
 پر مطلقا کاما کھیں زمانہ سستی حکم لازم ہے کہ پہلی باب میں آیات واحادیث مثبتہ تحریر کرن
 اور دوسری میں ابحاث مؤمنین اور ازواج اصحاب رضی اللہ عنہم کے نکاح نانی کو نہ کہے تو فرما کرن
 اور تیسری باب میں رواج کی تبیین کے لئے کہ لازم آتا بشرح بعد مرقوم ~~شخص~~ ~~واکس~~ ~~کرنا~~
 کیفیت واقعہ معلوم ~~کرن~~ اب لوگ اس ساری کو برعین ازوجیت قرآن وحدیث اور ابحاث مؤمنین
 کے کرن واللہ جہدی من بشاء الی الصراط المستقیم واعوذ باللہ
 من الشیطان الرجیم بھلا باب پہلی آیت فان طلقھا فلا تحل لھ من بعد
 حتی تنکح زوجا غیرا ترجمہ اگر اسکو طلاق دی تو اب اسکو حلال نہیں دہورت
 اسکی بوجب نکاح نانی کے خاوند سے اسکی حوائی تھو آنت عتید کی نشان بین نازل آئے
 یا نشان نشانہ بنت عبد الرحمن میں نازل ہوئی حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے اس

URD
MSS
297
AHM

M-143



زیر دغ کلام سبج بم
سینئر سوسسٹ

غرر زمانہ میں سچ ہے سہ لبر از سب ل این حق نشہ بخا قانیہ : کہ پیر ایک
 بدخاں و بادخاں است بورانی : اور صاحب نغمہ اندیہ کھن کھن تکرر کیا ہے کہ گمان مسجودہ سے
 مسجودہ کا مدعا ہے حالانکہ ایک بچہ ایراد ہے اور صاحب نغمہ من آپ غرر زمانہ میں کہ یہاں
 وکرامت کو بھی مسجودہ بخا کھنے صحت اس کے اسکا دنگا نغمہ مانا چون و چر زمان پر لائی
 اور ایک کھو درازی سے ایک نجات پر حوت آیا محی الدودہ مرحوم نے کابیان دیکھ کر کھلا
 درتہ ہرگز ایک نجات پر حوت نہ انا کو کر کے عزت سے ایک نکتہ سے تھلونا :
 گل دگیں کا گلہ سبیل خوش کھلچو نکتہ گرفت رہو رائے صدائے عیث :
 قوتہ رفوس عہدہ واقع ہو کہ کھجارت نفہات کے سرک خانہ کو چھوڑا ہے
 کہ یہ چھوڑے دست کھن دمن ادبی فلیا بیاد اور صاحب نغمہ اندر نے اسے سب سے
 توضیح کے لئے اسکا دہ چھوٹا لائی اور دوز کو توضیح تمام پیل فرما
 قوتہ مسجودہ خود کہ کو کھنے صحت راہ واقع ہو کہ عبارت نفوت کے جو منہ میں کھن
 اور کہ کھجارت معلوم ہوتا کہ مسجودہ خود کہ کھنے صحت جو کہ دعا کے واقع ہوئی
 پر نفوس نام نہ ہوئی اور کھجارت نفہات سے کھجارت مستفا دہونا کہ کھن کے ال
 ہر باب ہے کہ مسجودہ کے طرف منتساب ہے اور کھن زلف کے دو جمال متعلقہ و صاحب
 ایک بچہ دھن کے عالم غرر زمانہ : ایک بچی سندہ نصیح کے نے غرر زمانہ چھانے ہو

ہو جائی اور سیری اضمال کا لفظ ہماری مذاق کے خند و تہنیت
 قول واضح ہو کہ سراج کو صفت شاہد یعنی محدث دہوی نے کتاب میں لکھا ہے
 بن ابی سعید سے لکھا ہے اگر آپ کو سجدہ ہو تو سجدہ فرما کر خدا کے رخسار کو
 غیر معجزہ نہ ٹھانی

قول بعد زیادہ خفاست کہ آپ دو فرزند تھے بکر و ربیعہ کا دوسرا محمد بن ابی سعید
 محسن بن محمد اور عباس بن محمد کہ آپ نے زبان زبر و کلام سے آپ سے
 موافقہ فرمائی حدیث فوجدہم را و بعدت دیوانہ برک من اس مقدمہ کے درکارانی
 فوجدہم را سے ستر لاکھ تعداد لکھا دیوانہ برک سے برک و دیوانہ کا حکم ہو جائے ہے
 لولا الاعبات لانت لبطان الحکمة بجان صادق اما ہے ایسا مندر
 اپنے پیغمبر پر و حب سے دیوانہ لکھا ہے



بدر استرام فاحمد هـ حمد الشاكرين واصلى على سيد المرسلين
وعلى اله واصحابه اجمعين و

لقد من الله على المؤمنين
على هذا العبد المذنب
بنيته من غير ان
من شغلهم
شبهه



[illegible]

اور کبریٰ کی یکساں کبر صورت ہے کہ صفحہ اول کے تقویر سے واقعہ ہے جو غرق عادت کی
 بہ وں دور کا اونکا مٹھو ہوا جسے نہیں صد وہ مٹھو مٹھو می بڑا جو کر چکا ہے جو یہ کر کہ جو غرق عادت
 کہ دور مقدم جس میں مسوات سے جس میں ہر جہ صدف ہو ۔ صغریٰ کی یہ صورت بدنی
 کبریٰ کی یہ شکل ہے کیا حوت فنیہ کا پنجہ کا دیکھی ۔ اور اگر محال دوم ہر جواب سے ہر
 بطور بن لیم کی ہو سکتا ہے لکھنے کے بعد نصیر و تیرم سے فائز عالم ہر جس سے ہوا ہے
 تجھ بنیم کو میدان خمر سے نکال کے کہیں تمہاری کو مدد بھی اور دونا مشائی پر ختم کرنا ہو
 فرمید ۔ ۔ ۔ اگر اگر فول کا یہ مطلب ہے کہ ہم صلیب کا جواب ہر محال دوم ہر جواب
 لیم ہو سکتا ہے اور جواب وہ ہے جو آپ نے مشابہ میں لکھا ہے یعنی لیم کی کہ منہنی تنو انور کا
 بخار سرج بیا نہیں نہ وہ آتے تمام اور مچو ہا پر کو عزمیہ تنو انور کا اس طرح ہر
 اسلئے متحقق ہوا کہ انفا طنت کیت مر غر واقعی ہوا ہے نہ ہر شرفی و حرج انہی ہم سنگی
 پس تو اس جواب کی تقویر کیا بنا آپ کے ہم پر ہے غلط نظرات کا جواب ہے صلیب کا جس سے ہر
 ہر شہید اور اگر مطلب ہے ہر محال دوم ہم صلیب کر دیکھا جو بیکٹا ہے اس کے جواب میں
 ہم کھنڈا جس کے سابق و سابق سب کی آید جس اور نصیر اور گذر واد علم ہر جواب
 وادہ مرص و اناب آپ کو ہر ما کو ہر ما کو ہر ما کو ہر ما کو ہر ما کو ہر ما کو ہر ما کو
 کو دخل دیکھی رہنا کچھ کنی سے باز آئیں و اللہ عہد بی من فیما و علو فوق

کن بصیرت کا زبان فقیران کی ہے رو کر انشا دیان قویا اور فن مت کو داخل دیا

جواب یہ خیر اجازت نہ دے میں نے یہ سب آپ سے متعلقہ چیزوں سے مراد ہے
وہ مجھ پر اول کو صحیح نہیں جانے میں اگر آپ سحر میں اور کلام میں درجہ صحت

نحوہ قیامی اور آپ کے جو قیامی میں وہ مجھ پر اول کو صحیح نہیں جانے میں اگر آپ سحر میں

اور کلام میں اور ان کی عبارت غور قیامی اور آپ کے جو قیامی میں وہ مجھ پر اول کو صحیح نہیں جانے میں

بوجہ اس کا جواب ابھی گزر چکا کہ اگر محمد مہار کے بعد ان کے لئے اس قدر عبارت جو نظم اور

میں ہے کافی ہے یہاں اس کی عدم اندراج کا جاشانی ہے قطع نظر اس کا جب آپ اپنی اصل

کا حال دیکھ چکے ہیں کہ لکھ کر دیکھ کر کلام مجھ کے زبان پر آتا ہے نہ محنت ماننے میں

یا خواہ میں کچھ بڑا رہے میں کہتے ہیں میری خوب میں معراج ہوئی ہے جہاں

کتنی میں کھیر پر تو نہیں ہے لکھ کر اس کا جواب دے ائمہ الحروف کو معلوم نہیں

اگر کتاب نصیحت موجود نہ ہی تو خطبہ کتاب بوضوح کے عبارت کس طرح کے میں نقل کر

پہلے اس بحث بعد ذیل آئے ہیں کہ خطبہ عبارت کتنی ہے جہاں کچھ لکھا گیا ہے اس قدر

نہیں لکھا گیا ہے ہر سو لکھا گیا ہے درجہ میں کلام میں مشہور ہے درجہ اور ذرا غائب کتب

اس اندہ میں ضمیمہ ہے سلطان غازی انارادہ برائے زمانے میں

سویا ہے کہ زمانے میں وہ بھی کہ کیا ہو کچھ راستے سخن میں سوا اور کم درجہ

آتش تہار کے لئے چھوڑا تے حسینؑ تھوڑا بد میں نشہ اور نفثہ من سیاحت امان آوری
 غائب و جمع ضمیر کے فیدہ نہ ہو نہیں ہے آہستہ کی عبارت کہ مہلو نہیں ہے ایک جانب
 ضمیر حرجم کے لکڑی میں نہایت رنیاں ہو گئے خزانوں پر گراں ہو گئے آخر حرجم کے لئے زاد و ہلد
 درکار ہے کھلے رکھے پاکر ساتھ بغیر کیا کیا بنا رہے ہے اس سے فوجا ہے ایشہ زاد تو سید
 غلام اور خیر فیصل وجود اتفاق کی حد کا رکھتا ہے بن موزر ہو چکا ہے نہیں حد شریعت اس وقت
 و جزہ فوال کے نزدیک پہلے سنت کی بنیاد ہے کہ ہر ایک دور پر خود بخود و گواہ کے
 فوڑ سے دیکھ دیکھ کر بوجھٹ جائے جائے گئے بسند و آئینہ و گواہ ہے جب کہ جو وہ ہے
 نظم اور رینے الفاظ موصوفہ کو نہیں سناں روایات احادیث شریف کے نقل فرما ہے
 و یہ نہیں ہے بہر آں حد مذوق حسب سمات کے لکھو فرما ہے حسینؑ اور
 حد حسب کو بار بار زبان پر لے حسینؑ انقدر نہیں سمجھ کر کہ حد ایک دور کا نام ہے
 اور آپ کی گواہ آپ ہے کہ جہو ساتھ ساتھ حسینؑ کے سر مستحق ہوا کہ قول مستحق
 محبت کا مد منکرین قاتل پر اور تہذیب اور حسینؑ میں ہر جگہ غفلت طبع جہو اس
 کے لئے بخوبی نام ہوا تھا تہذیب و تہذیب ہوا تہذیب ہوا تہذیب ہوا تہذیب ہوا
 کلمہ حسب نفثہ کی یہ نقد بر محمد ثانی کے مدح میں فی صفت بر حمت ہے آؤ نقد
 جہو اول کے حد طبع اہل سنت ہے نہان سکیمہ حسینؑ بر حمت ہوا کہ کوئی اور نہ

زمین کے قریب امانی الفرمغنا سیرت میں ہجرت ہے برصارت سے یہ مقررہ کا کیوں ہوگا
 زمین کے قریب کہیں مقررہ نہیں اگر کھنڈ امانی الفرمغنا خود ہے اور دوسرے یہ مقررہ کا
 باطل ہو گا کہیں کہ انہاں جو بہرہ ہے جاہلی کہ اس کے یہ مقررہ باطل ہوگا
 کھنڈ برادر اس ملک کے وناموں میں نہ قند کرنا بھی گند سے : د : اوصاف
 امیر بویہ دوسرے مقررہ کے یہاں اور اس کے لئے لفظ عندا واسطہ خزانہ یہ مقررہ کا
 واسطہ خزانہ مذکور ہیں اس کے لئے اولی ملک واجب ہوگا کیونکہ اس کے واسطہ یہ مقررہ کا
 مرجع کے یہ مقررہ واجب ہے دفعہ نہ تو : موافق مقررہ کے جس کے اس
 میں صیغہ کثیر ہیں حکام ملک کے موافق مقررہ کے یہاں کہ جمہور اہل است کہ مقررہ
 نفس نوری ہوگا ہے اور امیر بویہ دوسرے مقررہ کے یہاں کہیں مقررہ کا اور دوسرے کہ
 حق یہ مقامات کے اس حکام میں محبت مقررہ کے نزدیک ہیں ہے اور یہ مقررہ کا عندا
 اگر مقررہ ہے کہ یہ اہل است میں برصارت یہ مقررہ کے فو اصل خزانہ رجوع کرنا ہے
 نفسی ہے یہ جمہور اہل است کا لفظ ہے اور اگر مقررہ ہے کہ باران خاص یہ مقررہ کا
 نفس نوری عندا جاہلی نا کوینا وقت معلوم ہو کہ یہ مقررہ حسب یہ مقامات نا ہے
 ورنہ اسباب ہونا یہ کہ نہ مقررہ یہاں ہو اور اس کے مختلف قریب میں عندا
 کھنڈ یہ کہ آور کر خزانہ مذکور ہیں اس کے لئے مقررہ میں کہ یہ مقررہ

کا منسوب ہے اور نہ جہل نہ کائنات نہ ہر عندنا کی اور نہ ہر نفس غنی اور ہر جہل غائب ہے
 ہونا ہے نہ منسوب ہے اسے علی غو کی جوئی جوئی کن یوں میں ہے یہ محب ہے کہ اسکو
 معلوم نہیں اور اگر ہم فرما کر میں کہ عندنا میں ہر غائب ہے اور جو بڑا عجب ہے عباد
 بنے اس غائب ہے چھوٹی ہم کھینچے جو غنی لفظ عباد اس کے غائب ہے کہ غائب نہیں
 مگر کہ نہیں اگر میں عباد کہ اس کے غائب ہے تو اس کے غائب ہے اور عند وعید میں کہ نہیں
 حشر ہے اور عید کے چھ عباد ہے منع مذکور ہو اجم کھینچے اس تقدیر پر اہل اسلام وغیر اہل
 سب کا ہر مذہب فریبی کا اور ہر مقدس مروج مارہ میں درمات ہے اور وہ عباد کا غلط
 بن غلط اعلیٰ غلط اس کے کا نام ہے فار بعد وہ از میں ہے کہ اعلیٰ ہے نبوت نبوت کا حاضر
 وافر نفس مصطفیٰ نفیات کی ورنہ نہیں ہے کہ عندنا ادنی ہونا یک نبوت نبوت کا وافر
 جو عباد کے نبوت کا ومارسٹن کے الا کا قہ نفس مطہر ہے اور مفہود ہے اور اگر اسے نہ
 مرجع و زود با جادی تو وہ بھی ایک جامع عباد کہ نہیں ہے جو ہر صورت میں حجت ہے
 اس کے لفظ عندنا کہا ورجب ہو رہا ہے یہیں سے جو اصل ہے یہ کہ انہی میں سے
 نبیہم خاتم النبیین سوی حق کا جہل نہ فرمانا ہے وکن رسول اللہ و خاتم النبیین
 نبوت نبوت کا مصنف و خاتم یا عباد کو فرما کہ عباد خدا کا کذب لازم ہے
 اور اسلام کہ ہے عباد ہے تو ہے کہ یہ پہا کہ اس کے کتب کو فرما کہ

مع غیب عباد کا ہونا
 نہ منسوب ہے

غائب نہیں

ابطال ہو چکا ہے اس کا
 وجود ہوا

ایسے اچھے جی بناتے ہیں باکیسے بخیر فرماتے ہیں آخر وہ موتہ کی کھانسی میں قطع نظر ہوگی
 اویں لوگوں کی یہ ہے کہ جیست میں اسکا اشتہار ہوگا تمام لوگ اسے پسند کریں گے
عاصمہ کریمہ اس آیت کو سب دیکھیں جل میں وَقَالَ لِقَوْمِهِمْ قَدْ جَاءَ الْفَرَقُ بَيْنَهُمْ
ای فرقہ بین اہل حق و اہل باطل اور ان کے اذواق میں ان شقت السماء بما فيها من النار
وعزہ وکذا قال القیصری و ذکر اہل حق و اہل باطل اذا انشق ما بین اہل الاراء
لانی آتہ و انما سب فی آیت سواد کھنڈ اللفظانہ کھنڈ اویں لوگوں کی یہ ہے کہ یہ دو فرقہ
یکے بر نفیر چلے دیں اویں لوگوں کا مذہب ہوگا تعجب ہے کہ اب ایک گیت کا نہیں
اور عبارت نفحات کی مقدم اور مانا خواہ پر چاٹھیں فرماتے ہیں روزیادہ شاہ
ایسے سے واقع ہونا ہے کہ جب آپ ایک عبارت سے کھنڈ کرنے میں اس کی سبب کی عبارت
یا اس کی توجہ کا غلط فہم نہ ہو خدا کے لئے لا تفرقوا اللہ پر نہیں کہیں و اس کا
بہر کا غلط فہم معاذہ ازین کھنڈ روز قیامت نہ احیاء آیت کے ہونے کے اور نہ
اعجاز کے اور نہ رسا اہل کے کیونکہ تکلیف حکامات شریعہ شریف کے اوس میں
یکہ وہ دن در کھڑے و میں حکامات شریعت خدا کے علماء و علماء و انہما
سعدا و شفا کے میں مفسر و تفسیر پر نفیر تسمیہ کے یہ نہیں
بعض مفسرین پر ہوا ہے و یہ عبارت نفحات پر یا بنا محل و لا انہی سے ہو

باطل قرار پائی۔ ونامس فی الحقیقت مذہب : نیز تحقیق مجتہد ہو اگر نہ دلی حجت۔ ۷۴۸

رحمۃ اللہ علیہ نے قول چھوڑا جس انت کا حیار کیا ہے اور مذہب ضعیفہ و زودہ کو باطل کیا ہے۔ نیز
ہمارے زیر سے بابت نبوت کو بوجا کہ عبارت عصمت کے جملہ مذہب محمدیہ کے

آئینی مسئلہ کے متعلق عبارت ہے : ان اگر مصلح اول اور کا صحیح فرض کریں اور دیکھیں کہ
جمہور کے رائے پر بوج کیا دیکھ لیں تو بالیقین مذہب کا تحقیق اولیٰ باب ۱۱۱ میں مذہب محمدیہ
انہی معجزات شہادہ دے اس قدر کہ مذہب اہل تحقیق اختیار فرمایا ہے اور شیخ فرماتے ہیں جو

کا اور فرمایا اور غیبات کے عبارت میں کہیں وہ مذہب صحیح کا صحت مذہب نہیں اور یہ مسئلہ
لکھتے ہیں کہ اس کے بغیر یہ سید ہے صحت میں ہو سکتا ہے۔ قال اور نبوت اخبار

قبل از وجود ہے کہ حرف کس معنی نبوت قبل از وجود ہے حجت معز کو طلب کیا ہر مسئلہ کہ ایہ معجز
در بیان معجزہ خیر و شر و معجزہ کامل کے دعویٰ ہے کہ وہ در میان کرامت اور معجزی کے اعتبار میں

اور حسب خود کرامت کے اور کیا کہ وہ کلمی نہیں جانتی ہیں اور یہ صحت ہے ہر معجزہ اور
جسے کہیں بوجا خیر و شر و معجزہ مرد و خیرین معاویہ ہے کہ درندہ سچا اس کے اس کے

کہ معجزہ ہے اور کیا ہے نبوت اخبار میں از وجود زمانہ اخیر معجزہ قبل از وجود کا ترجمہ
کرتے ہیں کہ اس میں نہیں ہے یا بعض کس نوع کے رفع کے لئے آتا ہے جو کلام میں اسے نہیں
ہے یا نہیں مگر عواما جہاں نے نبوت قبل از وجود کے لئے نہیں ہے قطع نظر اس کے کہ

انواع معجزات سے کہا ہے اور وہ سب وہ معجزہ ہر ایک کہیں کہیں ہے۔ کہ کوئی الارض کا درجہ ہر
 حاصل ہوگا۔ حباب کہ شرح عقائد میں لکھا ہے۔ وہ معجزہ ہے۔ کہ یہ عبارت میں
 معجزہ کہ عبارت ہے معجزہ کا مد کہ عبارت کہ عبارت ہے اور اخبار میں التنبیر پر معجزہ کہ عبارت ہے
 سب کہ شرح معجزہ ہے۔ اگر آپ کو ایک نسخہ میں کچھ کلام ہو اپنی صمدیہ کہ شرح معجزہ کہ عبارت ہے
 کہ معجزہ کہ عبارت ہے اور کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 اور فائدہ لفظ آیت کا بقولہ البقاء کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 تردید قول اول بعض معجزہ کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 کہ در فہامت کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 ہے اور عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 ہونا ضرور کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 جان میں اما بعض فیکون دقبا علیہا منو انرا صحتی ثانی علی حال ذہنہ الامر
 اس معجزہ میں آپ جو کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 آپ کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 نقل کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے
 بہتہم الامم وہی صبر منو اپنا نقل کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے کہ عبارت ہے

حیدر قیادت عینی برانگیختگی یک صدق صبر و صبر صادق ہوئی اور ان نوجوانوں نے حیدر
 بدست محسن بطول لڑائی اور توجیر نظام بالادری یہ اعلیٰ ہے آپ سر میں المجرات کیوں
 جہنم پوشتے قمانیہ میں نفی کو انبات کیوں ہو اے صبر و آزار نیامست اس دیکھو
 منکر خراب ہوئے عالم کا دشکار انفاق ہوئے فریہ کرنا ہے کہو کہ وہ منکر حرق و نیام ایلام
 علویہ کا متعجب کہ قدیم ہوئے اگر عالم ایجا و تو میں یہ فانی ہے و جبکہ انفاق فریہ مصلحتی مصلحتی
 کہ واقع ہواست بدعت گوی منکر میں قیامت یہ ہر عہد رستہ زور انشاء ثابت ہوئے کہ اسے منکر
 لام خواندین رزی نے نفیر کہ میں یہ معنی آت کر یہ دن پروا ابد بعرضتوا
 کہ کیا ہے ماذاتقول آفران سباعتہ فان انتفاقی الفرم من آمانہ و قدردوا و کہو ہوا دن
 برو غیرہ الفم بعوضوا و آتہ دمنوہ فان مسجودہ فتی غائہ انظروہ اما کونہ اریا عنہ فذین منکر
 خواب عالم یگر انتفاقی الفرم و انقطاع را و کہ تک فورہ فی عمل جہم در میں انکو یک فاد انتفا
 بعینہما ثبت خدوہ و یقودہ و بان جوئے خواب عالم اتنا ترسے کہ خبر آوہ
 اس قدرت کو جب نفیات کہ یہ بادشہ میں زحل نہیں آتا یا نفیر کہ عیدت میں آتی
 تحریف قرانی خطی ہے سیکر انفاق اسماء کی جگہ سیکر انتفاقی الفرم کہ عیدت سموا
 یا حکمہ خبر خبر میں آئی ہے تعجب کہ یہ کہ با ان جوئے خبر عالم کو امینی حیدر کہو اے
 تنہا برتند یہ دیکہ ترا بر فخر بکلی چھوٹا کر نفیر کہ چھٹی پت کہ خبر کیا ہمئی تنہا نفیر کہ

گھر آج سب سے بڑا کتاب کی یہ بھی نقل کرتے ہیں اور جو آج کے روز مجھے ہر روز
 سننے کا موجب ظاہر ہے اس پر لازم آتا ہے کہ جو غفلت ہے جو محو ہے کچھ جابجا
 لاچار اور حرموں کے کھانا ہے۔ پس عظمت نشان معجزی کے موجب ہر روز سننے کا موجب
 معجزات نبویہ پر بعد ازاں کتاب کے ثابت ہونی کیونکہ نفس معجزی صرف ایک ہے اور ثابت
 کا معنی ہے اور اس معجزہ ثانیہ کے اور اثبات آتے ثبوت کا عقیدہ خارجاً اور حرمات
 ضمت و دنیا دونوں میں بھی اس اصول دینی کا بحفاظت ثابت فیما بین کے معنی ہیں
 قول توفیق اللہ عز وجل معراج خریف میں جو بقول شہید انہی محدث ہو کر آج کے اچھے معجزات
 دونوں کا اثبات ہے ایک اعتبار سے من قبل آفتاب سے اور ایک اعتبار سے من قبل معجزات
 قلم نظر کے نفس ثانیہ کے ثبوت سے وہ ہے آتے ثابت ہے ایک سردی کے اول
 عقیدہ اور خارجاً ثبوت ہے کہ دنیا کو ضمت و دنیا بنا دیں اور عقیدہ کے اوپر گذر کر
 قلم کہ وہ کون منظم لفظ کان بقول کان معجزہ اسے معنی پر دل ہے وہ ہے
 اس معجزہ کا من راہ باقی فکر کے عظمت اور از ان کے اس معجزات پر یا اور اثبات
 عقیدہ اور خارجاً اور اثبات آتے ثابت کا ضمت و دنیا یا کو اور ذہنی آج کے کہ سنہا جگہ
 قلم انداز ہو اچھے معجزہ کون کے معنی پر مخصوصہ دلائل نفس کرنا اگر کہ کچھ ہر کون معجزہ
 اور بہت مشن کے ہیں اور کچھ ہر روز کوشش ہے ہم کھسک عام علی حاضر مابعد اور سنہ

برخی از نظایر شبیه و اعداد و الیغیر فائده مذکور علی سبیل التکرار فکان احصاء غیر از آن جز و توفیق الهی باشد

وقال اذا قال الرجل ادع معك الفارسين مع الفارسين الذين يكونون في كل واحد منكم

ذکر غیر لازم من وضع تحریر دیجنی اگر عبارت من حد یکا قدر سیکو شمارت حالانکه این اثبات و ذکر

اسے پروردگار تعالیٰ نے جو کچھ دعوات بلائیں کہ متحقق ہوں اور نفی میں جو کچھ نہ ہوں اور نفی میں جو کچھ نہ ہوں

و تمام سنن صحیح بر یکدیگر انبات صحت کمال یفود کنند و این کار فرموده شد و اینک اینها را بر یکدیگر جمع و چون یکدیگر را محسوس

اعادہ کی جہت نفس اور کئے اخیرتہ قبل و بعد کے اس قدر متواتر کہ نفس فرقی طمانہ خوار کے مجموعہ

اور زیادہ تصریح وجہ نفی خود کہ ہے جو کہ نفی کلام میں جو صفت واقع ہوئی ہے فوراً جرح

سبقت کیے ہوئے ہیں نہ طرف موصوف کیے ہیں نفیِ خود کیے ہوئی نہ معجزی کیے کہو کہ لفظِ اجرام

سفت لفظ امیوات کرے یا عذار نہ کہیب کوئی کرے ووقع ہوگا۔ قوی ہو جس سے جوہر ہرگز عجز

بنی سود کی جلت فہرہ یا لغو یا بدمنہ کیا کیا آدھ کا فرما لا ماکلو الہوا افعلا معصا

یہ سرفراہ مددگار خود نفعی اضعافاً معضاً کی طرف رجوع کی نفس منصف بھی ہوگا کہ جو ثابت نہ ہو اگر آپ کے

و چار فاعلی بنیادگی بنابر مسلمه که عدم مبین میسازد بخیر وجود نفی فاعلی ایست فاعلی نه حیوانی و نه

دنی گمراہ ہو اویسی کنہ ہے انہی نامہ اعمال سیاہ ہو گئی ہے گریں ملکیت وسیع ہے کار خیر

عام خواہش : اوجب الیوم کے معنی ان ہی میں جو وہ یاہ کے عوارض ہو

بدون نفی صفت که بطرف راجع نه بود که استلزام صفت با بی صفتی محضی قائل

اپس بہر یک

صفت زبده مولی

[illegible]

کہ گواہی دوانی کا اس وقت صحت دلاست اس معنی پر کرتا ہے کہ مخیر صادقانہ اختیار قبل از وجود
 اتفاق کی صورت ہے و کیا تا کہ وہ بعبہ موافق دعویٰ کیے نہ کرے۔ ایک مکملین اصل است کہ جس کے
 جیسا کہ شرح مفروض میں صحیح مذاکرہ کی گئی ہے کہ اخبار میں دعویٰ بمقام مخیری کے موافق ہے یا مستحق دعویٰ
 نہ اسے متفق نہ خبر گواہی دینا ہے۔ اور موافق اخبار صحیح ہے کہ دست نہ ہو یا امانت غیر فہم ہونے
 انما ہوں آداب العائتہ سے جہت نہیں ہونا اگر ایک ذریعہ میں عبارت کا مطلب نہیں آتا ترجمہ اسکا جہت کو اپنی
 رائے کو دخل نہیں دے گا اگر اسکی فہم میں نہ آجائے کہ کوئی کچھ بھی کہے اور یہ اسکی ہے کہ معنی اخبار میں
 مفہم مخیر کے معنی اخبار قبل از وجود کے متعلق ہے یا نہیں اور معنی اخبار بعد از وجود کے معنی یہ مفہم کے سبب ہے یا نہیں اور
 اخبار قبل از وجود کے معنی مانہ معنی دعویٰ کے معنی ہے جس کا ترجمہ خوف میں برمان قاریوں کے ہونا ہے کہ خبر کو
 ماننا مجموعہ دعویٰ یا نہ اسے متفق کتب فقہاء و علماء اور فقہانہ سے ہوا کہ معنی مخیر اور مخیر کے معنی
 بابت خبر کو کچھ دیکھ دیا ہے کہ دیکھ کر اہل خبرت کو حجت میں لکھیں جو کچھ مانہ یا مخیر سے خارج ہے۔
 اسلئے کہ نقصان دینے کی ضرورت نہیں تا کہ دیکھیں کہ جہت نہیں قابل فائدہ اور فی مجموعہ خبر سے اس سے
 اور ہر کہ الف دم لفظ امیجوستہ دم بر ور سلی ہے کہ یہ کہ ضمیر اسکی قائم مقام کہنی ہے یعنی
 کہ میں معنی اٹھا سکتا ہے اور معنی لفظ امیجوستہ اخوستہ ہے۔ بقول بنو فہم اسے معنی اور امیجوستہ
 بر الف دم معنی کا قوس کی گئی آتما ہوں آداب العائتہ لکھا کہ جواب دہی کا نتیجہ ہے
 کہ سب آگے لفظ ایک فہمی پر پڑنے سے اس سے براہین ہے جو آداب بدین و مددگار
 لفظ

لفظ کے اوکی تہ۔ یہ منہ سے نکلتا ہے جس وقت کہ ایک وقت میں کئی چیزیں
سمیٹ کر ایک جگہ پر دیر رسوں کو دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر دیکھ کر
کہ صنف پر جو الف لام۔ اعلیٰ ہوتا ہے نو حواس میں اس وقت ہونے سے کہ ہمارے ہر حواس اور
اس کے اوپر ہر جگہ ہوتی ہے کہ شروع سے لے کر۔ ازاں داخل عام سے اچھے و برے میں ہر جگہ
وہ ہے اس کے خلاف ہر ادا کے ہر ہر جگہ اور ہر جگہ کے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
وہ ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
اس کے لئے کوئی جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
تو الف لام ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
نہی کہ کوئی جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
حرفی فروع الیہوں میں ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
لفظ الیہوں میں ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
تو صنف دوم لغت دلی ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
بالفرد ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
ہی یعنی ایک ہی جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے
از ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے ہر جگہ سے

عدالت قیامت سے ہے صبا کہ خدا ترن قاتل ہے افرت لہا غم و انشوی انور نر ملک موکر
 اور شوق تیرا غم گم کر دیکھ انحضرت صبا اسیہ و سلم نے بنو قریظہ کی سونے کی خیر پر اسنے
 بہ سجود ہے اسکا سکہ لکھا کہ نفس نہیں اٹھتے تھی ہے یہ سونے کی ہرچہ فطرت ہے
 جو آئینی صبا در تجارت ہے کہ بس میں مچوات بل میں دیات انعام کی چشم بونے
 کہ کہیہ زمان شوق قریظہ کو مچوات کا مدھیہ کو مکر قاتل ہے میں آوریظہ کو انشایں کہو مکر مچوات
 میں ہے چہ مدشت کہ اختیار میں العتب الخ موند قاتل ہے گلہ رستہ کی روایت ہو ام اجار
 میں العتب خرد مسوہ ہے آیت شوق قریظہ کو ایک جگہ آیت قاتل زنا موند تیرا میں
 آوریظہ کو مچوات کا مدھیہ صبا موند میں صبا کہ نفس شوق قریظہ کو ایک اختیار ہے مدشت
 اور ایک اعتبار ہے مچوات کہینے ان دونوں میں فرق نہیں کیا ہے باتہ رما کلمہ کہیں کہ رسول
 بسب دعا کی ہے اور زمانے بسب دعویٰ کیا اسکا جواب بر تقدیر تسلیم کیجئے کہ دعا اور دعا
 شوق قریظہ کو آیت و کثرت یکہ زنا مچوات یا مسوہ کا مدھیہ صبا و دنیا سونے کی کھینچت
 نہیں و در فکیر ان بن معلوم نہیں کہ ایچو ایسے ایسے مخرجے کی ساریت ہے مددہ نفس
 کون سیکھتا ہے آری مکر ایک دو علیوں کے ایک ساتھ ہے نہ کو دفعہ کا دفعہ کا و خیر
 کتاب کی کتاب شائقم کو کثرت خیر ہے اب جو بن لگا کر کثرت کو مدد دے مارا
 رنورسین میں کہ خیر غیر سر آ وروہ قریظہ مچوات اور اجار یا مچوات کی غیر

نزدیک قضا کے کتب میں حدیث کے شرح و فایہ میں حج کتاب کے لکھے ہیں۔
 بھنار علی حذیرہ جلیجہ انہر ت علی اہلہ وسلم تہ نہر شفاق قرآنہ خیر فور ان غنت نوموا
 بر سر مجلس کندی علی اوس اہلہاد فرمائی ہی اہلہ و فوع انفاق قرآنہ اوسے بیت جس مجلس کندی
 میں نام منام و گورہ کو پکار کے و اطرہ اہلہاد دت اور شاہد و علیا کے بقورہ شہد و شہد
 زبان سجاوالت کے حکم قضا شہیم مکرار اہلہاد و قضا اہلہاد و قضا اہلہاد و قضا اہلہاد و قضا
 جیدہ اور ملک نظم الدین افرست اس سے و انوار افرست و دو فوج میر سہرین کے کیا کس جس
 اور توحید نامیہ بوجہ حمت باطل کے تہ اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 بدلائل باطل کا آپ مداب میں احمد کریمین باہر اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 اب ملک ہندی نور سحر کے نگاہ اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 شوق فرمچوہ ہدیہ اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 کون کے محمد و زبائے آوریہ کلمہ کو کلمہ و اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 غلامہ اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 بوزہ ان غنت نوموا کس دس دس اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 خوبر و دت میں مکرور جس تہو کے کتب فن بر لکھا نظر غنت اہلہاد اہلہاد اہلہاد اہلہاد
 زہر عصور ہر ماہ روئے نور کا عام تہ متبا مھاٹ اگر عہد کس حقیقت تہ

بہان پر پھر نہیں آئیے اندھنہ دعا کا احرا بطنی و دھنی ہونا کیا ضرور ہے قیصر اسی میں دعا
نہیں ہے بڑا عجز کرنے کا دستور ہے اور دعا اس وقت کو کھڑی ہے جو طلب غلبہ برداشت صبر کری

اور اس طلب میں خنوع و خضوع مغرور ہو اور یہ عینہ اگر زبان پر آئے تو دنیا میں آرد و دنیا آتنا
فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة کو آدھرتا دے دے پھر ہے تو مانتا ہے کہ اس میں

تقرب نام نہیں اس لئے کہ اگر قریب اس کے شوق فریب دعا کی دفع ہو آرد دعا آجی حکم کے جب کہ
موجہ کا مہر اسے کہ مجھ کی تعریف ہو کہ جو اور تعریف اللہ کے مفردوں بابت ہی ہو

اور یہ تعریف شوق غریب صورت صادق آئی ہے دعا اور دھنی بدیہانے لکھیں ہر کج

ایک ضرورت نہیں ہے تیر غلام کے میر دھیں خوش دھیں فنی : قدم سب آگنی فیت غلام دھیں

ایک کج کج کج

آئیے فائدہ صلبہ و غریبہ دعا سے اسے کہ ہم گاہہ ہوا کہ انشائی و آفتاب مت دنیا

محتسب نہ خجائو عبا کہ نزدیکی ہی کہ اور میں ہوئے حبار فدای کا تے فرمانہ نزدیک آئی عبا

اور پھر گرجا نہ فریو نہیں : یہ کہ آدھرتا دعا اپنی ما تقدیم اور ما فورے محض باوجود نامیا

فی نفسہا محفوظ ہے : نہ آتے کہ اس قوی کے تا نہ نہیں نکلنی راجا جب شوق غریب دعا

ہوا مسکرت فضا مت : کہ لے فضا مت کہ مدت میں : کھیا کھیا عبا و عبا بائی خوش آئی

خبر ہر خرابی اندر نہ نفاذ ہے عین فوری کے فوری آتے حکم خبر ہر خرابی عین : کہ

دری کے کام نہ ہو کہ اس کے غرض : وادہ نہ ہم آتے کہ صاب جان کے عین

[illegible]

۱۔ ان عجیب سوئی حفا بڑے آسراغ میں خزان نظرائی بھاری ہے : اسے ابراہیم
 نے نذرینہ و موقوفہ دست ہوگا جبکہ قاعدہ مذکورہ کی کہ جو غرق حادث کہ بعد دعا کی مدد وہ
 معجزات حقیقہ ہے حالانکہ قاعدہ عبارت مذکورہ میں کھین نہیں ہے ماحضہ فرماؤ
 عبارت تفہیمات کہ یہی ہے و المعجزات انجریہ کالدعاء للرضی و زیادۃ الطعام
 و الشراب اما سبق الفہم عندنا لیس من المعجزات انما هو من آیات
 القیامۃ لکما قال اللہ تعالیٰ افتریب السیاعۃ و انشق القمر و لکنہ صلی
 اللہ علیہ و سلم اخبر عنہ قبل و حورہ و کان من معجزۃ من هذا
 السبیل اور آپ قاعدہ مذکورہ کے ایک اعتراض کے تفریر بنائے ہیں اور انشق القمر کو
 جواب دہراتے ہیں تجرم آپ کے یہی نہیں ہیں کہ انشق القمر کے اول و المعجزات
 بحریۃ کالدعاء للرضی و زیادۃ الطعام و الشراب کے عبارت ہے اور قاعدہ
 نہیں آئے کہ قاعدہ اور فہم کہ کو کھن ہیں جو بقوت غریب اپنی موضوع کے حرات
 کے جمیع احکام پر مشتمل ہو ناخبریات کے احکام بالفضل و کس سے معلوم ہو جیسے کل حاصل
 موقوف کہ اگر اس فہم کے موضوع جس کے ایک بخوبی پر موقوفہ کو جب کتب کے صنوی
 متبائن اور اس فہم کو جسے معنی قاعدہ ٹھہرایا ہے کہ فی شہد کہیں رہے واصل و مل قابل
 موقوف اس کے زیر موقوف یہاں آواز قاعدہ ہے کہ المعجزات انجریہ انہ فہم کے ہیں۔

[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہزار ہزار حمد خدا کو حسنی افاضات و مہتاب سببا تمام عالم بین اپنی صفت کا فخر
چکا بانا لوگ اور کس صفت پر نظر کر کے عظمت کفر کو اپنی دونوں سے مٹاؤں اور حسن عفت سے
انی و جہت و جہی للذی فطر السموات والارض زمان پر لا ترزا اور لکھ
لکھ درد محمد مصطفیٰ پر حسنی ایمان بھیجے علی اوس انفسا و خلق قرآنہ : تہا امت خفا
تمام عالم کو بجا بانا لوگ اور کس نبوت اور حدیث کے قائل ہوں اور کس کو وہاں سلطانہ
ہوں سے زراہی ہوں اور اوکلیا بن و اصحاب برہمنوں نے مغرب سے شرف مکہ نور اسلام
جسکا یا کفر کو مثل حوت منطکہ جیسے مٹا یا اما بد کر مرزبان عجم و کید اسکندر
سنانہ اسطریشرا لکھنوی والہ صوری آداب علم کے بہت میں عرض کرنا چاہے کہ انہوں نے جہاں لوگ
جینے ہمہ دنیا بخریدے ہوئے اور نہ نرسا بیٹے تقریر سے پتہ آسے وہاں ہرگز ورنہ


کند اہل فضل و عبادت منشا طہ نبت روی ولی آرام را بہ ہوشی محمد علی را ہم پوری بنے
 ایک دور ساری چھپو آگے آوے یہ ارباب مدفن کیے پاس رکھو ایسی تازہ نقش سجدہ مودس
 مطالب کو دیکھ نہا سبچہ چھٹے فرما میرا آوے مولیٰ حبیب کی دیکھا رنگار کو انوشی بہ دوست دربان
 فقر کیے جب اوپر نظر مڑی سر با حسن عمارت کی خانہ پیا پیا تیر خشتہ دین بصلی اللہ علیہ وسلم
 زبان پر آیا حق سب سے کہ اگر کچھ ایسا ہے زبان میں ان علیہ علیہ کا عجیب جوں نظر تازہ
 شہ نصن کا ان بہو بے بہو بے باتو یہ پر دل لھوانا ہے کتب بعض احباب کھا کر مولیٰ حبیب
 نہاٹ شوخی ہے اس کے یہ زبان دراز زبان فرما تیرے میں اور دربارہ خلیف مدوی محمد علی
 کی نو صبر کا حکم زبان پر دے تیرے تہہ اگر ایک سارہ چیز تیرے میں آئی اور دوسرے اوکھی
 خوش رہتی کا حال کیا جانی محب نہیں کہ جو کتنی عجب جانیں تہہ ایسے ایسے بے یکنسری میں اپنی
 اوفات و زنا غلامن آئیں تیرے اس کے یہ کو کیا ناموادی صاحبہ نور مد خط فرماں آوے
 ایسے کچھ خیر ہے باز تیرے سے سمجھد کہ کہو قدم دشت فارین ہو در کہ تیرے تو بہر
 سودا رحمتہ با بحر عیش و اللہ عبادتی من یشاء الی اسراط مستقیم والکو ذیابہ
 من الشیطان الرجیم قال فاندہ آب کوئی تھن اعتراض کری کہ شوق فریبی بعد دعا
 صلی اللہ علیہ وسلم کی واقع ہوا کھا تو چھٹا اکبر حبیب اسراف عدد ذکرہ کے وہ ہی عجوات جو کہ
 مہوئی انوشی شوخی سے نہ خیر سہاں کو ال کی زور دیر ہے نہ جواب ہے یہ کہ حقیقت ہے

میں اللہ تعالیٰ کی طرف سے جو نعمتیں عطا فرمائی ہیں ان میں سے ایک نعمت یہ ہے کہ میں نے اپنے دل سے جو کچھ لکھا ہے وہ سب اللہ تعالیٰ کی طرف سے عطا فرمایا ہے۔

تخصیصات کے پاس موجود تھی سو انہیں ملا علی بابا کے ساتھ کے معنی و بھارت والی محلات
 الجھڑیہ کھانڈ عاء انہی کے دو عمل منبر لائے کھڑے کر کے لکھے مگر ان کو نہ کہ مولوی عید کے
 مدوح الصدے نے محل اول کو کہ جب کو بھٹا لوگ صحیح اور واقعی ہوتے تھے بظرف حقانیت کہ جو
 ہنگامہ سے باطل فرما کے یہ ہجری میں بیچ لیا یعنی بخش خاں کو نوی کے منبوع کر کے جلائے
 ہدایہ میں مجھ کر دیا کہ ابطل او سکامشہ آفاق میں بوا بلکہ علیا کرین شریفین او ہما صدقا
 شرفا و تہنیک کے موافق بھی بیچ کر دین اور یہ ہجری میں بن الملاقات کے راقم الحروف
 سبب عدم اندراج اس محل اولی کا نہون کتابت تصدیقات کا زیادہ فیض نشان سے مانیوس تشہرنا
 بیان فرمایا اور غنائت کو خواجہ اجڑا امد خیل پھرا لکن اس کا جواب راقم الحروف کو
 معلوم نہیں کہ اگر کتابت تصدیقات سے جو نسخی تو خطبہ کتابت سے شکی عبارت کس طرح رسلے
 نقل کریں کہ اللہ تعالیٰ کی طرف سے جو نعمتیں عطا فرمائی ہیں ان میں سے ایک نعمت یہ ہے کہ میں نے اپنے دل سے جو کچھ لکھا ہے وہ سب اللہ تعالیٰ کی طرف سے عطا فرمایا ہے۔
 لکن قریب النعم و ام الناس کے نہیں ہوا۔ اس محل دوم پر جو مسمیٰ خیمی کا بطریق سلیہ کے
 ہو سکتا ہو لکن اسکی تفصیل اور تشریح سے قاعدہ عام تصور نہ ہو جائے ایسی شہا قلم کو
 سیدان تحریر سے دیکھ کر اس کی کو حوالی اور دور و باستان ہی پرستہ کرنا ہوں فقط
 دعا گو ہے احمد علی عفا اللہ تعالیٰ عنہ

میں اللہ تعالیٰ کی طرف سے جو نعمتیں عطا فرمائی ہیں ان میں سے ایک نعمت یہ ہے کہ میں نے اپنے دل سے جو کچھ لکھا ہے وہ سب اللہ تعالیٰ کی طرف سے عطا فرمایا ہے۔

خاندانہ لطیف اور زلف اللہ کہ این بکرا بشارت ہے



مہر سر خانمہ

واقعہ کا پویشہ شہر دہلی ۱۲۰۳ ہجری مطابق ۱۸۱۸ء

میں اللہ تعالیٰ کی طرف سے جو نعمتیں عطا فرمائی ہیں ان میں سے ایک نعمت یہ ہے کہ میں نے اپنے دل سے جو کچھ لکھا ہے وہ سب اللہ تعالیٰ کی طرف سے عطا فرمایا ہے۔

تبصرہ رد تکمیل مولوی احمد علی رام پوری

مکتبہ
مکتبہ مولانا محمد رفیع الدین
فہرست و کتابت
سنہ ۱۳۸۳ھ
نیل اسحاق
۱

اور وہی نہیں ہے کہ جس نے اس سے اوپر ہوئی الف تہم لفظ المعجزات جو
 واسطے عہد کے ہو ضمیر قائم نہ ہو اس سے آسکتی ہو یعنی کہ میں سمجھتا ہوں کہ جو اس کے
 معجزات بجزیہ ہو تو اسے ازین جو عہد کے ہو جس میں جو الف نام داخل ہو اور جو عہد
 جنس اس وقت ہوتی ہو کہ عمل اور کما ہو وہ اس وقت تک نہیں ہووے جس کا شرح تفسیر
 لکھی اگر داخل اللام علیہ الجمع و کما ہو داخل یا ہو و لا علی الاستغراق
 برادیا الجنس و تفسیر الحیۃ اور بیان واسطے عہد کے ممکن ہو پس نام جنس کا مراد
 ہوگا علاوہ ازین جو عہد کہ اصل الف لام میں عہد ہو کہ نہ کرے معمود ہو و بے جیسا کہ
 لفظ سوالوں میں پکڑے کما اسلستالی فی جہان و سوال لخص فی عوان الی سوال
 میں نہ ہو تو بھی ہو و الف لام واقع لفظ رسون و مع کما ہی اور میدان تو لفظ المعجزات
 بجزیہ معمود ہی ہو بلحاظ قاعدہ دوم غالب کی کہ معمود حیثیت اعاود ہوتا ہی تو معمود دوم معینہ
 اولی ہوتا ہی بطریق اولی اسباب اجزاء و وقاعدہ دوم کے واسطے عہد کے متعین بالضرر و ہوتی
 پس ہر ایک سے وجوہات بالا کے متعلق ہو کہ فی جہان ہی ہوتا ہی جہان کی حالت حالما
 نہیں ہو بلکہ اثبات ہفت کماں بقول لکنہ نہ کی ہو ایہ ہوتا ہی جہان ہی ہوتی ہو کہ فی جہان
 جس وقت نہ ہو تو قیاس عرف معمود کے ہوتی ہو طرفت معمود کے پس فی جہان ہی ہوتی
 یہ جہان کی کیونکہ لفظ بجزیہ معمود لفظ المعجزات کی باعتبار ترکیب لکھی کے واقع ہوتا ہی

فائدہ اور فائدہ یہ کہ اگر اس کا جو واسطے عہد کے ہو تو الف تہم لفظ المعجزات جو
 واسطے عہد کے ہو ضمیر قائم نہ ہو اس سے آسکتی ہو یعنی کہ میں سمجھتا ہوں کہ جو اس کے
 معجزات بجزیہ ہو تو اسے ازین جو عہد کے ہو جس میں جو الف نام داخل ہو اور جو عہد
 جنس اس وقت ہوتی ہو کہ عمل اور کما ہو وہ اس وقت تک نہیں ہووے جس کا شرح تفسیر
 لکھی اگر داخل اللام علیہ الجمع و کما ہو داخل یا ہو و لا علی الاستغراق
 برادیا الجنس و تفسیر الحیۃ اور بیان واسطے عہد کے ممکن ہو پس نام جنس کا مراد
 ہوگا علاوہ ازین جو عہد کہ اصل الف لام میں عہد ہو کہ نہ کرے معمود ہو و بے جیسا کہ
 لفظ سوالوں میں پکڑے کما اسلستالی فی جہان و سوال لخص فی عوان الی سوال
 میں نہ ہو تو بھی ہو و الف لام واقع لفظ رسون و مع کما ہی اور میدان تو لفظ المعجزات
 بجزیہ معمود ہی ہو بلحاظ قاعدہ دوم غالب کی کہ معمود حیثیت اعاود ہوتا ہی تو معمود دوم معینہ
 اولی ہوتا ہی بطریق اولی اسباب اجزاء و وقاعدہ دوم کے واسطے عہد کے متعین بالضرر و ہوتی
 پس ہر ایک سے وجوہات بالا کے متعلق ہو کہ فی جہان ہی ہوتا ہی جہان کی حالت حالما
 نہیں ہو بلکہ اثبات ہفت کماں بقول لکنہ نہ کی ہو ایہ ہوتا ہی جہان ہی ہوتی ہو کہ فی جہان
 جس وقت نہ ہو تو قیاس عرف معمود کے ہوتی ہو طرفت معمود کے پس فی جہان ہی ہوتی
 یہ جہان کی کیونکہ لفظ بجزیہ معمود لفظ المعجزات کی باعتبار ترکیب لکھی کے واقع ہوتا ہی

اور وہی نہیں ہے کہ جس نے اس سے اوپر ہوئی الف تہم لفظ المعجزات جو
 واسطے عہد کے ہو ضمیر قائم نہ ہو اس سے آسکتی ہو یعنی کہ میں سمجھتا ہوں کہ جو اس کے
 معجزات بجزیہ ہو تو اسے ازین جو عہد کے ہو جس میں جو الف نام داخل ہو اور جو عہد
 جنس اس وقت ہوتی ہو کہ عمل اور کما ہو وہ اس وقت تک نہیں ہووے جس کا شرح تفسیر
 لکھی اگر داخل اللام علیہ الجمع و کما ہو داخل یا ہو و لا علی الاستغراق
 برادیا الجنس و تفسیر الحیۃ اور بیان واسطے عہد کے ممکن ہو پس نام جنس کا مراد
 ہوگا علاوہ ازین جو عہد کہ اصل الف لام میں عہد ہو کہ نہ کرے معمود ہو و بے جیسا کہ
 لفظ سوالوں میں پکڑے کما اسلستالی فی جہان و سوال لخص فی عوان الی سوال
 میں نہ ہو تو بھی ہو و الف لام واقع لفظ رسون و مع کما ہی اور میدان تو لفظ المعجزات
 بجزیہ معمود ہی ہو بلحاظ قاعدہ دوم غالب کی کہ معمود حیثیت اعاود ہوتا ہی تو معمود دوم معینہ
 اولی ہوتا ہی بطریق اولی اسباب اجزاء و وقاعدہ دوم کے واسطے عہد کے متعین بالضرر و ہوتی
 پس ہر ایک سے وجوہات بالا کے متعلق ہو کہ فی جہان ہی ہوتا ہی جہان کی حالت حالما
 نہیں ہو بلکہ اثبات ہفت کماں بقول لکنہ نہ کی ہو ایہ ہوتا ہی جہان ہی ہوتی ہو کہ فی جہان
 جس وقت نہ ہو تو قیاس عرف معمود کے ہوتی ہو طرفت معمود کے پس فی جہان ہی ہوتی
 یہ جہان کی کیونکہ لفظ بجزیہ معمود لفظ المعجزات کی باعتبار ترکیب لکھی کے واقع ہوتا ہی

اور وہی نہیں ہے کہ جس نے اس سے اوپر ہوئی الف تہم لفظ المعجزات جو
 واسطے عہد کے ہو ضمیر قائم نہ ہو اس سے آسکتی ہو یعنی کہ میں سمجھتا ہوں کہ جو اس کے
 معجزات بجزیہ ہو تو اسے ازین جو عہد کے ہو جس میں جو الف نام داخل ہو اور جو عہد
 جنس اس وقت ہوتی ہو کہ عمل اور کما ہو وہ اس وقت تک نہیں ہووے جس کا شرح تفسیر
 لکھی اگر داخل اللام علیہ الجمع و کما ہو داخل یا ہو و لا علی الاستغراق
 برادیا الجنس و تفسیر الحیۃ اور بیان واسطے عہد کے ممکن ہو پس نام جنس کا مراد
 ہوگا علاوہ ازین جو عہد کہ اصل الف لام میں عہد ہو کہ نہ کرے معمود ہو و بے جیسا کہ
 لفظ سوالوں میں پکڑے کما اسلستالی فی جہان و سوال لخص فی عوان الی سوال
 میں نہ ہو تو بھی ہو و الف لام واقع لفظ رسون و مع کما ہی اور میدان تو لفظ المعجزات
 بجزیہ معمود ہی ہو بلحاظ قاعدہ دوم غالب کی کہ معمود حیثیت اعاود ہوتا ہی تو معمود دوم معینہ
 اولی ہوتا ہی بطریق اولی اسباب اجزاء و وقاعدہ دوم کے واسطے عہد کے متعین بالضرر و ہوتی
 پس ہر ایک سے وجوہات بالا کے متعلق ہو کہ فی جہان ہی ہوتا ہی جہان کی حالت حالما
 نہیں ہو بلکہ اثبات ہفت کماں بقول لکنہ نہ کی ہو ایہ ہوتا ہی جہان ہی ہوتی ہو کہ فی جہان
 جس وقت نہ ہو تو قیاس عرف معمود کے ہوتی ہو طرفت معمود کے پس فی جہان ہی ہوتی
 یہ جہان کی کیونکہ لفظ بجزیہ معمود لفظ المعجزات کی باعتبار ترکیب لکھی کے واقع ہوتا ہی

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

صاحب توحید و تعالیٰ کا یہ فرمودہ درج ذیل ہے: **وَبِالْحَبْلِ عَصَا** (اور جو عصا کے تار سے ہے)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مولانا محمد رفیع الرحمن صاحب دہلی

جہیز و کراچی کا پرکار گئے جہاں سے ایک سیدنا عبد الباقی بنو ہاشم علی

حرکتیای عالمین خفوفه که دودق صفتند سکون در بر دارند و در این سکون

بیتوں کی اس طرز پر تفسیر اور تفسیر کے کچھ نئے اور عجیب منہ جوں جوں روزی اور غم

وہاں سے جسے جان لوئی میں کہہ دوں گا۔ جو کہ میرے ساتھ ہے۔ خدایہ کہہ دوں گا۔

حضرت میرزا محمد تقی خان قزوینی

امداد و کرم آردیم بر بخت بدیدار در سبک نام یک تنگدست از محبت تو - علی

یہودی تہذیب پر یہ کہیں سے عجب کہ ہو تو کہہ سکتے ہو کہ خرافات کی کیفیت معلوم ہو جائے گی

میں نے یہ سب اس کے لئے کیا ہے کہ وہ میری زندگی اور میری عزت بچا سکے۔

[Signature]

[illegible]

